محمد أنور بدخشانی

شیخ الحدیث بجامعة العلوم الإسلامیة
علامه یوسف بنوري تاؤن كراتشي

www.islaminsight.org

محمّد أنور بدخشانی

شَیْخ الحدیث بجَامِعَة العُلوْم الإِسْلامیّة

علّامہ یوسف بنوري تاؤن کراتشي

www.islaminsight.org

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (المدثر)
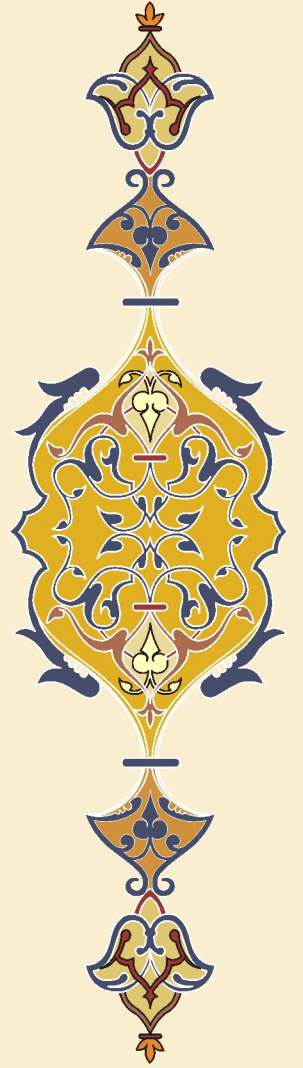
فیصلۂ قوی

دربارۂ

انتفاع از گروی

تألیف

محمد انور بدخشانی

استاذ جامعۃ العلوم الاسلامیۃ علامہ بنوری تاؤن کراچی

ناشر :- مولوی خال مراد تخاری (میاد)

فهرست موضوعات

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم

الحمد لله الذی خلق الانسان من ماءٍ مّهین، ثم جعله فی قرار مکین، ثم سوّاه و نفخ فیه من روحه، فألهمه فجوره و تقواه و قال کُلُّ امْرِیءٍ بِمَا کَسَبَ رَهِیْنٌ ۝ و الصّلوٰة والسّلام علیٰ رسوله الأمین، محمّد سیّد الاوّلین و الآخرین، وعلیٰ آله واصحابه المخلصین له الدین. أمّا بعد!

بر دانش مندان مصالح دین مقدس اسلام و واقفان فلسفه شریعتِ مطهره خوب معلوم است که در جهانِ بشریت شش چیز از مقدساتِ بشری و اساسیات ومقرراتِ دین سماوی بشمار میرود قطع نظر از دین اسلام دیگر ملل جهان نیز به تقدسِ این شش چیز اعتراف دارند. چون کرامت و عظمتِ بشری که وی را از دیگر افرادِ کائنات امتیاز می بخشد مربوط به همین امورِ شش گانه است. اگر دریکی ازین ها خلل واقع شود بطورِ منطقی شرافت و کرامتِ انسانی نیز خلل پذیر می شود

شش اساس جهانِ بشریت ازنگاهِ اسلام

۱ - حیاتِ بشری (۲) عقل و ادراکِ انسانی که از کمالات اوّلی

آن شمرده می شود (۳) عزت و آبروی بشری (۴) نسل و ارتباط خاندانی آن، (۵) دین و آیدیالوژی، (٦) اموال و املاکِ فردی یا اجتماعی که ذریعۂ بقای بشری است ۔

از آغاز تاریخ بشریت و ایجادِ علم و تمدّن تا این عصرِ سائنس و تیکنالوژی چه قدر حرب ها و مبارزه ها و انقلابات که صفحاتِ تاریخ را مملوّ ساخته است در پیرامون یکی از امور فوق الذکر و حصول آن بوقوع آمده است ۔

تشنّجات و ناراحتی های جهانِ امروز نیز نتیجۂ حصول و نگهداری امور فوق الذکر است ، قضایای فعلی کشورهای جهان را اگر بغور بررسی نمائیم به اندک توجه معلوم خواهد شد که علّت غائی فجائع موجودۂ جهانِ امروز دفاع از امور مذکورۂ بالا است ۔

۱ دین مقدس اسلام راجع به دفاع و حفاظت حیاتِ بشری خونِ ناحق را جرمِ عظیم قرار داده، علاوه از سزای اخروی قانونِ قصاص را وضع نموده و در یک مادۂ صریح قرآن عظیم الشان فرموده که

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَّآُولِي الْاَلْبَابِ ٥ (البقره)

یعنی در تشریع قصاص فلسفۂ بقا و حفاظت حیات بشری ملحوظ است ، و به حقیقت این فلسفۂ قصاص صاحبانِ خرد پی می برند و بس۔

۲ و برای دفاع از فهم و ادراک و کمال روحانی انسان که بر اساسِ عقل و خرد استوار است ، قانون حرمتِ مسکرات و حدّ شراب نوشی را وضع کرد که مادۂ دال بر حرمتِ آن در قرآن عظیم الشان باین طور مذکور است :

يَآاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ٥ (المائده)

ای مؤمنان (تنها کلمه خواندنِ تان کافی نیست بلکه این چیزها را حرام شمردن و از این ها پرهیز و اجتناب نمودن نیز ضروریست) که شراب و قمار و علامات عبادتِ غیرالله و تیرهای فال بینی درینها بجز از پلیدی و دخالت عملِ شیطان دیگر فائده نیست، پس اجتناب ورزید ازین چیزها تا کامیاب شوید۔

چون شیطان می خواهد که به ذریعهٔ محبتِ مال در قمار و بذریعهٔ حماقت و زوالِ عقل در شراب در میانِ شما کینه و عداوت را تولید نموده حیات انفرادی و اجتماعی شما را مورد خطر قرار دهد۔

۳- راجع به دفاع از شرف و کرامتِ انسانی تمام طرقِ بدگمانی و قذفها و افتراها را ممنوع قرار داده مادهٔ قطعی حدِّ قذف را اجرا نموده و در قانون اساسی سماوی یعنی قرآن عظیم الشان چنین فرمود:

فَاجْلِدُوْهُمْ ثَمٰنِيْنَ جَلْدَةً ۔ (النور)

افتراکننده گان بلا برهان را هشتاد شلاق بزنید تا در آینده کسی جرأت نه کند که شرف و مرتبهٔ عالی بشریت را سیاه و داغدار کند۔

۴- درباره حفظِ انساب و ارتباط نسل ها و دفاع از فامیل های شریف الاخلاق خداوند عالم جلّ جلاله تمام انواعِ زنا را حرام قرار داده حدِ زنا را تنفیذ نموده فرمود که:

اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِيْ فَاجْلِدُوْا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ (النور)

یعنی زنِ غیر متزوّج و مردِ غیر متزوّج که مرتکبِ زنا شوند بزنید آنها را

حدِ شلاق۔

چون اکثر و اغلب زنا از غیر متزوّج بوقوع می آید لذا قرآنِ مقدس مادهٔ راجع به زانی و زانیهٔ غیر متزوّج را ذکر کرد اما مادهٔ راجع به مرد و زنِ متزوج که سزای ایشان سخت تر بود و وقوعِ جرم کم تر در قرآن کریم صراحتہً ذکر نہ کرد بلکه بفرمان و تطبیق عملی پیغمبر اسلام علیه الصلوٰة والسلام که در قضیهٔ ماعزؓ و زنِ غامدیه مشهور و معروف بود اکتفا نموده حاجت بیانِ قرآنی باقی نماند۔ دیگر اینکه یکی از براهین قاطعهٔ اسلام خبرِ متواتر است رجم که سزای زنای متزوّجین بود در اثباتِ آن شریعتِ اسلام به خبرِ متواتر اکتفا نمود۔

چون زنای یک زنِ متزوّج را در خلطِ انساب زیاده دخل است ونیز با وجودِ نعمتِ ازدواج ناشکری از حق خود و دست درازی در ناموسِ دیگران از نگاه عقل و منطق هم قبیح محسوب می شود لذا سزای زنای متزوّجین سنگسار قرار گرفت۔

۵ در موردِ دفاع وحفاظت از دین و آیدیالوژی خداوند قدوس انکار اساسیاتِ دین و استهزاء و تحقیر شعائرِ آن را کفر قرار داده قانونِ جهاد را وضع کرد، و آغاز تنفیذ جهاد را به این طرز نمود :

اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقَاتَلُوْنَ بِاَنَّھُمْ ظُلِمُوْا۔ (الحج)

جهاد را اجازت داده شد با نان که با آنها جنگیده می شود به سبب اختیار نمودن راهِ خدا۔

چون آنها ستم دیده و مظلوم اند۔ پس حق دارند که در راهِ دفاع از دین و دفاع از مظلومیتِ خود ها بجنگند۔ در مادهٔ واضح تر از آیتِ بالا

حکم مصمم شد که :

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ۔ (البقره)

بجنگید در راهِ خدا و دفاع از دین تان با آنان که با شما می جنگند

۶ برای حفاظت و دفاع از ملک و مال که ذریعۂ قیام و بقای حیاتِ بشری است خداوند کریم تمام ذرائع و راه های چپاول گری، سرقت، غصب، غارت، ره زنی و سود و فریب را ممنوع قرار داد ۔ یک طرف مخالفت کنندگان را بوعید و تهدید شدید اخطار داد و از طرف دیگر حدِّ سرقت که قطعِ دست باشد با حدّ قطّاع الطریق که قطع و صلب و قتل و سجن است نافذ نمود ۔ چنانچه راجع به حدّ سرقت میفرماید

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللهِ ۔ (المائده)

دستِ مرد و زنِ سارقه را قطع کنید تا سزای عمل شان را در دنیا بچشند، این سزا مقرر است از طرفِ خدا ۔

و در متعلق حدِّ ره زنان و تخریب کاران و چپاول گران چنین ارشاد نمود :

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ۔ (المائده)

یعنی کسانیکه محاربه می کنند بخلاف قانونِ خدا و رسول و می کوشند در زمین به تولیدِ فساد و تخریب کاری، جزای شان غیر ازین دیگر نباید بود که کشته شوند و یا بدار کشیده شوند و یا دست و پایشان از جانبِ مخالف بریده شود و یا ابدی زندانی کرده شوند تا در دنیا رسوا شده سببِ

عبرت گردند ودر آخرت مستحق عذابِ الیم قرار بگیرند۔

اگر پس منظر و شان نزولِ این آیت را ملاحظه کنیم بوضاحتِ تام معلوم می شود که این آیتِ مبارکه دربارهٔ دفاع از مال و جان نازل شده است، چون مجرمین راعی را اذیت داده کشته بودند و بعداً اشتر های صدقه یعنی بیت المال را گرفته گریختند پس در مقابلِ چهار جرم چهار سزا مقرر شد۔ چون شتران مالِ سرکار بودند لذا تمام مسلمانان در ان سهم داشتند بلکه درحقیقت مال تمام کشورِ اسلامی به شمار میرفتند۔

این را خاطرنشان باید کرد که دین مقدس اسلام راجع بحفاظت اموال و املاک صرف بقانون حرمتِ سرقت و راه زنی اکتفا نه کرد بلکه ضوابط و قواعد کلیهٔ حرمتِ ربا و سود را نیز در مراحلِ تدریجی بیان نمود، و دروازهٔ اختطافِ اموال و املاکِ مردم را به بهانهٔ قرض و تجارتِ غیر مشروع نیز مسدود ساخت، و جرمِ رباخوری را آن قدر شدید معرفی کرد که اثرش بعد از مرگ هم زائل نخواهد شد۔ بلکه رباخواران را که در دنیا خونِ غربا را می چشیدند روزِ محشر بشکل یک مجنون مخبوط الحواس به دربارِ خالقِ کائنات ایستاده خواهند شد، چنانچه ارشاد است:

اَلَّذِیْنَ یَاْكُلُوْنَ الرِّبٰوا لَا یَقُوْمُوْنَ اِلَّا كَمَا یَقُوْمُ الَّذِیْ یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰنُ مِنَ الْمَسِّ ط (البقرہ)

یعنی آنانکه وسائلِ معاش خود را از طریقِ سود بدست می آورند وخونِ مردم را می چشند در روز قیامت مانند یک دیوانهٔ مخبوط الحواس بدربارِ خالق کائنات ایستاده خواهند شد۔ تا هر کس بتواند شناخت که این شخص در دنیا سرِ خون مردم عیش و عشرتِ خود را ارتقا میداد

حتیٰ که پیغمبر اسلام علیه الصلوٰة والسلام همکاری کنندگان عقد ربا را نیز مصداقِ همین تقبیح قرار داده اند. یعنی کاتب، شاهد، دلّال و مفتی عقدِ ربا نیز روز محشر مثل یک مجنون عدیم العقل و پریشان در دادگاهِ الٰهی پیش خواهند شد.

ربا خواره ز اهلِ نار باشد | کجا از خُلد بر خوردار باشد
مخور نانش اگر خود نفع جان است | که گرد آورده زخونِ مفلسان است
کند صد سال اگر دوزخ نشینی | نه مالک بخشش آرد نه خزینی

نظریهٔ تقدس مال مردم و اهمیت حقوق العباد که بدون رضای صاحب حق خدای تعالیٰ هرگز بخشش نخواهد کرد و نظر بوعید و تهدید شدید که در متعلق سود خوری و سود خوران وارد شده است آیا ما دستار سفیدان و اجاره داران دینِ اسلام را می زیبد که دروازهٔ ربا را بمردم باز نموده انتفاع از قرض را به بهانهٔ رهن جائز قرار بدهیم و اصول مقرره شرع شریف را تحریف نموده گرو را بیع جائز الوفاء نام گذاری کنیم و مردم را به طرفِ رباخواری بطریق غیر مستقیم سوق بدهیم؟

سر میار را بدستار ای پسر
تا توانی دل بدست آر ای پسر

درحقیقت این عملِ ما مثل آن است که دروازهٔ جنت را گرفته مردم را بطرفِ دوزخ ترغیب می دهد، اِنّا لِلّٰہِ وَاِنّا اِلَیہِ رَاجِعُونَ.
فَوَیۡلٌ لِّلَّذِیۡنَ یَکۡتُبُوۡنَ الۡکِتٰبَ بِاَیۡدِیۡهِمۡ ثُمَّ یَقُوۡلُوۡنَ هٰذَا مِنۡ عِنۡدِ اللّٰہِ وَمَا هُوَ مِنۡ عِنۡدِ اللّٰہِ.

درسطورِ آینده انشاءالله تعالیٰ این بحث را مطرح خواهیم کرد که
آیا نفع گرفتن از گروی مروّجۂ امروز جائز است یا نه ؟
اللّهمّ اغننا بفضلك عمّن سواك و بحلالك عن
حرامك - آمین ۔

محمّد انور بدخشانی (وردوجی)
مقیم کراچی
۱۶/۳/۱۴۰۳ هجری
۱۳ ثور ۱۳۶۱ شمسی

باعث ترتیب رسالہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی بیّن لنا الحلال والحرام، واظہرلنا مشتبہات الاحکام، فاشھد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ، واشھد ان محمّداً عبدہ ورسولہ سیّد الانام، وعلیٰ اٰلہ وصحبہ ومن تبعھم باحسان الیٰ یوم القیام امّا بعد!

چون برادر عمّہ زادم مولوی نورالدین (نوّرہ اللہ بعلوم الکتاب والسّنّۃ) از بدخشان، از سنگر جہاد مکتوب ارسال کرد کہ قبلاً علمای وطن از ترسِ خداگروی و نفع آن را ترک نکردند چون ترہ کی گروی را سر مردم ترک کرد این ہا نیز از ترس آن ترک گفتند لیکن بعد از ینکہ مجاہدین با شہامت ترہ کی واذیالش را جہنم رسید کردند و محیط از خطرۂ کفر قدری رو بہ نجات شد ہمان علمای غافل الدراستہ از کتاب اللہ و فقہ اسلامی دوبارہ سودِ متروک را معمول و رائج گردانیدند.

نیز قنوتِ نازلہ کہ در وقت نزولِ مصائب بہ مسلمانان حکم خواندن آن در نماز صبح و مغرب چہاردہ صد سال قبل صادر شدہ بود و خود پیغمبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم نامِ ولید بن الولید وسلمہ بن ھشام و عیاش بن ابی ربیعہ را از مسلمانان و نامِ لحیان ورعل وذکوان ومضر را از کفار گرفتہ دعا می کردند۔ چنانچہ در طحاوی ج ا ص۱۱۸ ودیگر کتب

حدیث و فقه مذکور است وتا امروز کسی از مسلمانان نه از علماء و نه از جهلاء
برین اعتراض نه کردند لیکن دستار سفیدان ناواقف از ابجدِ دین اسلام فرمودند
که قنوتِ نازله منسوخ است و یا که لفظ" افغانستان وشوروی وشیوعین"
در قرآن مذکور نیست لذا نماز فاسد می شود. کاش این بیچاره گان
از دنیا فارغ شده بطرفِ دین اصیل رجوع می کردند که در کتاب وسنت
و فقه حنفی راجع به دو مسئله فوق چه حکم است ؟ ونیز غور می کردند که لفظِ
لحیان، ولید، مضر، وسلمه بن هشام آیا در قرآن مذکور است ؟
خلاصه اینکه برادر فوق الذکر تاکید کرد که اگر یک رساله در موضوع
گردی که جامع اقوالِ فقهای کرام و اصحاب فتوای قدیم وجدید و دارای حواله
صحیح باشد باضمیمه قنوت نازله از بس ضروری است. تاحد الامکان
از عجلت کار گرفته بزودی مسئول راجواب ارسال دارید. همین بود که
گرد آوری محتویات رساله راآغاز نمودم، وحسب الطاقت مواد صحیحه
را از مصادر و مآخذِ قویه جمع نموده مرتب کردم خدا کند عینکِ حسد و اعتساف
را گذاشته بچشم خلوص و انصاف ملاحظه فرمایند۔

مفهوم لغوی وشرعی رهن

رهن در لغت مطلق حبس را گویند، چنانچه الله جل جلاله در قرآن عظیم الشان می فرماید كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ○ هرکس در بدل کردار خود محبوس خواهد بود
و در اصطلاح شرع رهن عبارت است از حبس کردن چیزی که وصول و استیفای دین از آن ممکن باشد. یعنی اگر دین ضایع شود از قیمت گروی دین خود را وصول کردن بتواند.
عمدة القاری ج ۶ ص ۱۹۱

مشروعیت رهن از ادله اربعه

ثبوت رهن از قرآن مقدس | در آخر سورهٔ بقره ارشاد است :
وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ
واگر شما در سفر باشید (که کاتب و گواه پیدا نشود و معامله نسیه باشد)

پس چیزی را بطورِ گرو در قبضهٔ خود بگیرید ،
وچون اکثر و بیشتر در سفر ضرورت واقع می شود ذکرِ سفر
شد ورنہ بالاجماع در حضر ہم رہن جائز است زیرا علت جواز عدم اعتما
بہ مدیون و استیثاق دین است و درین علت سفر و حضر ہر دو مساویست
پس در حکم ہم مساوی می باشند۔ ثانیاً خود پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام
زرۂ مبارک را بعوض روپیۂ جو و روغن چربو در حضر نزد یہودی رہن
گذاشتہ بودند

ثبوتِ رہن از سنت | در صحاح ستہ موجود است کہ نبی اکرم
صلی اللہ علیہ وسلم زرہ مبارکِ خود را درعوض روپیۂ جَو و روغنِ چربو
کہ از یہودی نسیہ گرفتہ بودند گرو ماندند ، چون حدیث در ہمہ کتبِ
صحاح مذکور است لذا حاجت نقل الفاظ حدیث مبارک نیست ۔

ثبوتِ رہن از اجماع | در طول چہاردہ صد سال رہن درمیانِ
مسلمانان معمول است وکسی اختلاف نہ کردہ است۔ بلی حکمت
مشروعیتِ آن کہ یقینی و مستحکم ساختنِ دَین بود نہ حصولِ ربح و
تجارت ، مردمِ خراسان زمین و ماوراء النہر در عصرِ متأخر بہ بہانۂ
اذن مالک رہن را مضاربہ فرض کردہ تجارت را شروع کردند وحکمت
ملحوظۂ شرع شریف را محو ساختند۔ لیکن این را اختلاف گفتہ
نہ می شود بلکہ مخالفت از اجماع گفتہ می شود

ثبوت رہن از روی قیاس | بسا مردم اند کہ جنس دارند ولی
نقد ندارند کہ ضروریاتِ خود را بہ روپیۂ نقد خریدہ تکمیل کنند و نہ جنس
شان جلدی بفروخت می رسد و از طرف دگر بخل و شح فطری انسان

را منع می کند که قرض حسنه داده با برادر مسلمان خود همکاری نماید، ونیز خطره دارد که روپیه یا مالم ضایع نه شود، دراین صورت اگر رهن را شریعت اجازه نمی داد مردم دچار مشکلات گردیده حاجات شان مسدود می ماند.

در رهن رعایت حق دائن است از ضیاع ورعایت مدیون است از خصومت با دائن، و نیز احیای دین است از مرهون در وقت عجز از ادای آن.

ملاحظه ضروری

از مفهوم لغوی و شرعی و حکمت مشروعیت رهن معلوم شد که غرض از رهن وثیقهٔ دین است وبس، نه نفع گرفتن. ازین سبب تعریف لغوی و شرعی آن را به حبس کرده اند نه مثل بیع و اجاره به تملیک عین یا تملیک منافع، پس معلوم شد که در مفهوم رهن تملیک داخل نیست، لذا رهن را بیع وفا نام نهادن تحریف است در مفهوم رهن ویا که تهمت است بر اسلام که بیع را رهن نام نهاده است.

بیع جائز الوفاء

چون رهن را از مقام و مرتبه شرعی آن بیرون کرده برای نفع گیری وحصول ربح استعمال می کنند وبطور حیلهٔ غیر شرعی که حرام را حلال نشان دادن است رهن را بیع جائز الوفاء نام نهاده اند، در جواز انتفاع آنرا بیع می گویند، امّا در واپس کردن جائداد گرو

یا چیزِ مرہون آن را گرو می نامند۔ گویا که عقد گرو را شتر مرغ فرض کرده اند که در وقت بار بر داری خود را پرنده میشمارد، و در حین به ہوا پریدن شتر، لذا واضح نمودن صورت بیع جائز الوفاء ضروری قرار گرفت ۔

صورت بیع جائز الوفاء

۱ - صورت بیع وفاء این است که کسی فروخت کند یک چیز را بقیمتِ ہزار روپیه بشرطیکه ہرگاه مشتری (خریدار) ثمن (روپیه) راپس داد بائعؔ (فروخت کننده) نیز شئ مبیع را برایش پس بدہد - (الدر المختار)

۲ - بائع مشتری را گوید که فروختم بتو همین عین را به عوضِ همان دین و قرض که بالای من داری بشرطیکه ہرگاه دین تورا ادا کردم چیزِ فروخته شده از من خواہد بود

۳ - بائع مشتری را گوید که همین چیز را فروخت کردم به تو بشرطیکه ہرگاه روپیهٔ ترا پس دادم همین چیز را دوباره بمن بفروش، فهذا البیع باطل وهو رهن - وحکمه حکم الرهن وهو الصحیح اه فعلم انه لافرق بین قوله علیٰ ان تردّه علیّ او علی ان تبیعه منّی

(رد المحتار ج ۵ ص ۲۷۶)

یعنی این بیع باطل و رہن است ۔ پس معلوم شد که درمیانِ این دو صورت ہیچ فرق نیست خواه "به من رد کن" گوید یا "به من بفروش" گوید در بطلانِ بیع و رهن بودن هر دو مساوی است -

اسامی و وجه تسمیهٔ بیع وفاء

۱- بیع الوفاء : ازین سبب می گویند که مشتری وفا می کند به عهد

خود کہ بعد از نقد کردن روپیہ مبیع را بہ بائع آن پس میدہد۔

۲۔ "**بیع معاد**": گفتہ می شود نزد شوافع بہ سبب اینکہ بائع و مشتری وعدۂ خود را در ردّ کردنِ آن ثمن و مبیع بہ کمال می رسانند۔

۳۔ در مصر **بیع امانت** گفتہ می شود ازین جہت کہ مبیع در نزد مشتری بمنزلۂ امانت است کہ دران ہیچ گونہ تصرف بدون اجازۂ مالک (بائع) کردن نمیتواند

۴۔ و در شام این را "**بیع اطاعت**" می گویند بہ سبب اطاعت کردنِ مشتری بائع را در رد کردنِ مبیع ہرگاہ کہ بائع خواہد۔ و یا ازین سبب کہ در صورت رد کردن صاحب دین مدیون را گوید کہ فلان چیز خود را بہ عوضِ دین کہ بتو دادم بہ من بفروش وبعد از ادای مبلغ من این چیز خود را پس بگیر۔ درین صورت مدیون از صاحبِ دین اطاعت می کند۔

۵۔ **وقیل ہو رہن** نزد بعضے این بیع را "رہن" می گویند۔

وقدّمنا آنفًا من جواہر الفتاویٰ انہ الصحیح۔ (رد المحتار ج ۵ ص ۲۷۷)

یعنی ماقبلاً بحوالۂ جواہر الفتاویٰ ذکر کردیم کہ ہمین رہن بودنش صحیح است

۶۔ "**بیع جائز معتاد**" جائز ازین سبب می گویند کہ فقط مشائخِ سمرقند این را درست قرار دادہ اند، و معتاد ازین سبب می گویند کہ دلیل بر جوازِ این بیع غیر از عاداتِ مردم دیگر ہیچ دلیلی نیست۔ چنانچہ صاحبِ عنایہ می گوید: **اختلف الناس فیہ ومشائخ سمرقند جعلوہ بیعًا جائزًا مفیدًا لبعض الاحکام وہو الانتفاع بہ دون البیع والہبۃ علی ما ہو المعتاد بین الناس للحاجۃ الیہ**۔ (عنایہ برہامش فتح القدیر ج ۵ ص ۲۹۵)

یعنی علماء درین عقد اختلاف دارند کہ جائز است یا نہ؟ اما مشائخِ سمرقند

این را بیع جائز قرار داده اند که مفید بعض احکام می باشد لیکن مشتری نه آن را فروخت کردن میتواند ونه هبه کردن، چنانچه رواج است بینِ مردم به سبب حاجتشان به این گونه عقد۔ و چند سطر بعد می گوید ومعنی قوله "هوالمعتاد" انهم فی عرفهم لا یفهمون لزوم البیع بهٰذاالوجه (ج ۵ ص۲۹۶)

ودر آخر رأی خود را ظاهر نموده می گوید لافرق عندنا بینه وبین الرهن نزد ما درمیانِ این بیع وفا ورهن هیچ فرق نیست۔ (ج ۵ ص۲۹۵)

لطیفه

درعصر ابن سریج شافعی علماء شافعیه یک محفل در امّ تشکیل دادند برعلیه علماء حنفیه، ودران محفل ابن سریج را که از مسئله مُصَرّاة[1] سوال کردند گفت درین مسئله بین امام ابی حنیفه ورسول الله صلی الله علیه وسلم اختلاف است۔ مجلس دیگر از طرف علماء حنفیه منعقد شد برعلیه شافعیه، درین مجلس سائل سوال کرد که در مسئله متروک التسمیه عامداً[2] چه حکم است یک عالمِ حنفی جواب داد که درین مسئله بینِ امام شافعی وخدای تعالیٰ اختلاف است

(فیض الباری ج ۱ ص۳۸۰)

در بیع وفاء هم علمای ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف دارند که آنحضرت این قسم ربٰو را حرام قرار داده است وایشان قبول ندارند۔

---

[1] مصراة: حیوانِ شیرداری را گویند که صاحبِ آن تا دو یا سه روز شیرِ آن را نه دوشد تا که خریدار به شوق آن را بگیرد۔ [2] متروک التسمیه عامداً آن حیوانی را گویند که قصداً در وقت ذبح آن بسم الله ترک کرده شود

بحث فقهاء در تعیین مصداق بیع جائز الوفاء

در تعیین مصداق بیع جائز الوفاء صاحب هدایه چهار اقوال ذکر نموده است -

۱ - بیع فاسد است که مشتری (مرتهن) بکسی دیگر آنرا فروختن نمیتواند مثل بیع مکره زیرا فساد بسبب عدم رضای بائع (مالک) است -

۲ - رهن است که هدف و قصد متعاقدین رهن می باشد نه بیع

۳ - بیع باطل است مثل بیع هازل -

۴ - بیع جائز و مفید لبعض احکام چون عادت مردم است که برای دفع حاجت خود چیزی را به بیع جائز الوفاء می فروشند - چنانچه عبارت صاحب هدایه را ملاحظه نمائید -

ومن جعل البیع الجائز المعتاد بیعاً[۱] فاسداً یجعله کبیع المکره حتی ینقض بیع المشتری من غیره لان الفساد لفوات الرضا، ومنهم من جعله رهناً[۲] لقصد المتعاقدین، ومنهم من جعله بیعاً[۳] باطلاً اعتباراً بالهازل، ومشائخ سمرقند جعلوه بیعاً[۴] جائزاً مفیداً لبعض الاحکام علی ما هو المعتاد للحاجة الیه - (هدایه مع فتح القدیر ج ۵ ص۲۹۵)

خلاصهٔ قول صاحب هدایه این هست که بناء بر یک قول بیع الوفاء را بیع جائز گفته اند امّا سه قول دیگر برخلاف جوازش هست که یا رهن هست یا بیع فاسد است یا بیع باطل است - قطع نظر ازین که علماء بخی را فتوای علماء سمرقند را رد کرده اند چنانچه ذکر خواهد شد - نفس آوردن صاحب هدا

این مسئله را در کتاب الاکراه واندراجِ آن تحت بیع مکره دلیل قوی است بر عدم جوازش ۔

ابن نجیم در "بحرالرائق" ج ۶ ص ۸ می گوید :

وقد اختلفوا فیه (بیع الوفاء) علی ثمانیة اقوال مذکورة فی "البزازیة" بعدًا راجع به قولِ هشتم می گوید :

و القول الثامن الجامع لبعض المحققین أنه فاسد فی حق بعض الاحکام حتی ملك کل منهما الفسخ وصحیح فی حق بعض الاحکام الی ان قال و رهن فی حق البعض حتی لم یملك المشتری بیعه من آخر ولا رهنه ودر آخرِ بحث می گوید :

وینبغی ان لا یعدل فی الافتاء عن القول الجامع (أی القول الثامن) یعنی مشتمل بر سه جهت است بیع فاسد[۱]، بیع جائز[۲] رهن[۳] - عجیب است که در دفع حیرت و افتاء را بر قولی صادر می کند که مشتمل بر سه عقد است - پس مرتهن بیچاره به کدام طرف برود و به کدام عقد عمل کند، این بود حیرتِ فقهاء که نقل شد

بیع زرافه نما

الثانی القول الجامع لبعض المحققین انه فاسد فی حق بعض الاحکام حتی ملك کل منهما الفسخ ، صحیح فی حق بعض الاحکام الی ان قال ورهن فی حق البعض حتی لم یملك المشتری بیعه من آخر ولا رهنه وسقط الدین بهلاکه فهو مرکب من العقود الثلاثة کالزرافة فیها صفة البعیر والبقر والنمر ۔

راجع بہ شرح قول درمختار کہ "قیل بیع یفید الانتفاع بہ"
قول دوم از بعض محققین کہ آن زیادہ جامع معلوم می شود، این است کہ نظر
بہ بعض احکام "بیع فاسد" است زیرا ہر یک از بائع و مشتری حق فسخ را دارد
و "بیع صحیح" است نظر بہ بعضی احکام کہ مشتری را حق نفع گرفتن حاصل است
و "رھن" است باعتبار بعض احکام کہ مشتری آن مبیع بیع وفا را نہ فروخت
کردن می تواند و نہ گرو کردن، و اگر ھلاک شود دین مشتری در بدلِ آن
ساقط می شود پس معلوم شد کہ درحقیقت این عقد بیع وفا مرکب است
از سہ عقود (بیع فاسد، بیع صحیح، رھن) مثل زرافہ کہ دران صفتِ شتر و
گاؤ و پلنگ ہر سہ یافتہ می شود۔
اگر بہ دابۃ الارض تشبیہ می دادند زیادہ مناسب بود کہ آن دارای
اشکال و اوصاف مختلف می باشد (نظر بہ بعضی روایات)

حکم بیع جائز الوفا نزد شاہ عبدالعزیز دہلویؒ

سوال: تفتیش مسئلہ بیع وفا از یک مفتی معتبر اینجا نمودہ شد
فی الفور گفتند کہ متأخرین بر جوازِ آن فتوی دادہ اند، چون طلب نقل
دلیل نمودہ شد عبارتِ "حمادیہ" را نقلاً عن "الجواہر" نوشتہ فرستادند
وھی ھٰذہ "صورۃ بیع الوفاء فی الباب الاوّل من "الجواھر"
ان یقول بعتُ منك (ھٰذا الشیٔ) علی ان تبیعہ منّی حیث
جئت بالثمن وحکمہ حکم الرھن۔ والمذکور ھٰھنا ان صورتہ
أن یقول بعت منك بکذا ویقول الاٰخر اشتریتُ ولم یذکرا
فی العقد سوی الایجاب والقبول، الا انھما ذکرا قبل العقد انہ

(المشتری) یرد المبیع اذا رد علیہ الثمن، اذ کان قصدھما ذٰلک وحکم ذلک ان یکون بیعًا لازمًا فاذًا یخالف المذکور ھٰھنا المذکور ثمہ۔

جواب

ازین عبارت جواز بیع وفا ہرگز مفہوم نمی شود بلکہ در صورتِ متعارفہ کہ اولاً مذکور است موافق قاعدۂ معروفہ کہ العبرۃ فی العقود بالمعانی لا بالالفاظ عقد رھن منعقد می گردد، پس تملیک منافع صحیح نمی شود ودر صورتِ ثانیہ وجوب رد ثابت نہ می شود، وظاہر است کہ این معنی یعنی تصحیح بیع وفا بصورتہ وحکمہ مخالف اصول مقررہ است ومعلوم است کہ جواز خیار فی البیع نیز بصراحت حدیث علی خلاف القیاس ثابت کردہ اند وموقت بہ سہ روز وپیش بعضی بہ یک ماہ نمودہ، ونیز اگر شرط ردِ بیع را اعتبار دہند بیع بہ شرط مذکور شدہ فاسد می گردد، فی الحال نہ این را سند قابل اعتماد ونہ وجہی صحت یافتہ می شود۔

(فتاوای عزیزیہ ج۲ ص۱۴۱ طبع رحیمیہ ھند)

شرح قول شاہ عبد العزیز رح

حاصل آنکہ در صورتِ اول یقیناً رھن است چنانچہ از عبارت "وحکمہ حکم الرھن" معلوم می شود پس تملیک منافع مرھون چطور جائز می شود؟ زیرا در عقود اعتبار معانی ومقاصد راست نہ کہ عبارات والفاظ را، ودر صورتِ ثانی کہ غیر از ایجاب وقبول در عقد چیزی دیگر را ذکر نہ کردہ اند بلکہ قبل از عقد عہد کردہ بودند کہ ھرگاہ مبلغ من رانقد کردی

چیز خود را پس بگیر بکلی مخالف اصول مقررۂ شریعت است، زیرا وجوب ردّ مبیع (مرهون) خالی از دو حال نیست که طبق خیار شرط است و یا به سبب شرط نمودن فسخ بیع هرگاه که بائع خواهد؟ در حالت اول ازین غلط است که شرط خیار در شریعت با وجود خلاف قیاس بودن نزد امام ابوحنیفه موقت به سه روز است و نزد صاحبین موقت به یک ماه، در بیع مذکور وقت اختیار ردّ بالکل مجهول است و نیز در عرصۂ سه روز یا یک ماه کجا که در عرصۂ سه ماه اگر مالک گروی خود را پس گیرد هیچ امکان ندارد بلکه به این طور کسی با گرو نه می دهد و در حالتِ دوم که شرط فسخ است عقد بیع بالکل ممنوع است[1] - زیرا در حدیث است که نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیع وشرط رواه الطبرانی فی معجمه الوسط عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه (نصب الرایه ج ٤ ص ۱۷)

یعنی نبی علیه الصلوٰة والسلام از بیع مشروط (که بنفع احد متعاقدین تمام شود و یا خلاف مقتضای عقد باشد) منع کرده اند لذا این عقد (بیع وفا) نه صحت دارد و نه قابلِ اعتماد است بلکه ابن نجیم در "بحر الرائق" ج ٦ ص ۷ سیزده قسم خیار را ذکر می کند که در یکی از آنها اختیار ردِّ مبیع بیع وفاء شامل نیست و اگر در خیار نقد شمرده شود آن هم غلط است زیرا خیارِ نقد نیز موقت تا سه روز است

---

[1] بلکه درین دو شرط است، یک شرط انتفاع مشتری یا مرتهن، دوم شرطِ فسخ بیع بعد از نقد کردنِ ثمن - در معجم کبیر از حکیم بن حزام روایت است که نهی النبیّ صلی الله علیه وسلم عن بیع وشرطین الحدیث - و در کتاب الآثار امام محمد هم موجود است -

مخالفت بیع وفا از قرآن مقدس

اولاً اینکہ بیع وفا مستلزم ربا است و در قرآن مقدس ربا را حرام قرار داده گفت وَحَرَّمَ الرِّبٰو خدا ربا را حرام کرده است

ثانیاً: در قرآن مقدس وارد است کہ یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْكُلُوْٓا اَمْوَالَكُمْ بَیْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ (النساء)

اے مسلمانان مالِ یکدیگر را مخورید از راہِ باطل غلط، مگر آنکہ حاصل کنید آن مال را بطریق تجارت و رضامندی یکدیگر و نیز مالِ مردم را خوردہ خود را در موردِ ہلاکت قرار ندهید۔

آیا در صورت بیع وفا نفع زمین و باغ مردم را ما کرهًا و جبرًا نہ می خوریم ؟ آیا صاحبِ جایداد راضی است کہ دَین دار ہم شود و نفعِ جایداد ہم از دستش برود ؟ اگر ما واقع مسلمان باشیم بذریعۂ یک عقد خلاف شرع چطور مالِ یک مظلوم و غریب را بہ شکلِ سود می خوریم ؟

مخالفت بیع وفا از سنت

عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدّہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن بیع وشرط (رواہ الطبرانی فی معجمہ الوسط) نصب الرایۃ ج ٤ ص ١٧

نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم منع کرد ند از بیع کہ دران شرط باشد و آن شرط خلاف مقتضای عقد باشد۔ ما می بینیم کہ در بیع وفا دو شرط است۔ یکی شرط انتفاع از طرف مشتری، دوم شرط فسخ از طرفِ بائع ہرگاہ کہ ثمن را نقد کرد

دفعِ اشکال از حدیث كلّ قرض جرّ منفعة

عن علی امیر المؤمنین مرفوعًا کل قرض جرّ منفعۃ فہو ربا۔ اخرجہ الحارث بن ابی اسامۃ فی مسندہ۔ قال الشیخ حدیث حسن لغیرہ، کذا فی العزیزی (٣-٨٧) وفی سندہ سوار بن مصعب وھو متروک (التلخیص الحبیر ٢-٣٤٥)

خلاصۂ اشکال اینکہ در سندِ این حدیث سوار بن مصعب مذکور است کہ آن متروک الحدیث است پس راجع بہ حرمتِ انتفاع از مرھون استدلال بہ این جائز نیست۔

جواب ازین اشکال بچند وجوه داده شده است

اوّلاً: این را شواهد بسیار است که سبب تقویت این می گردد۔ ازین سبب امام حرمین این را حدیث صحیح قرار داده است ۔ چنانچه صاحب اعلاء السنن راجع به شواهد تقریباً پانزده آثار را که بعض آن مرفوع وبعضی موقوف یا مقطوع باشد ذکر کرده است

ثانیاً: فتوای صحابه که ابن ابی شیبه در مصنَّفِ خود باین طور نقل کرده است :۔
عن عطاء قال کانوا یکرھون کل قرض جرّ منفعة وباز می گوید وقول عطاءٌ کانوا یکرھون " یرید الصحابة ۔ یعنی صحابه ہم اجماع دارند که انتفاع از قرض ممنوع است وہر قرض که بغرضِ انتفاع باشد آن نیز ممنوع است

ثالثاً: تمام ائمہ اربعہ ازین حدیث استدلال کرده اند که ہر قرض که دران نفع گیری باشد آن سود است ۔ این در اصول حدیث از مسلّمات است که عمل ائمه حدیث بحدیثِ ضعیف دلیل قوة آن است

بعد از ذکرِ شواهد ونقل اجماع وذکر اقوال واستدلال ائمه صاحب اعلاء السنن میگوید
وفی کل ذلك دلیل علی صحة ما رواه سوار بن مصعب عن علی مرفوعاً " کل قرض جرّ منفعة فهو ربا " فان اجماع الامّة وعمل الائمة بحدیث اکبر دلیل علی صحته فقد مرّ فی المقدّمة انه قد یحکم للحدیث بالصحة اذا تلقاه الناس بالقبول وان لم یکن له اسناد صحیح ۔ قاله ابن عبد البر وغیره ۔

(اعلاء السنن ج ۱٤ ص ٤۹۸ الی ص ۵۰۰ ۔ مطبوعه ادارة القرآن)

بیع وفا بکلی خلاف عقل است

آیا ہیچ خردمند این را جائز میدارد که بکسی ده ہزار روپیه قرض بدہد و در بدل آن قرض زمین او را که کم از کم قیمتش بیست ہزار روپیه باشد مالک شود وتا سالها از ان زمین استفاده نماید ونفع ہر سال آن زمین از بیست ہزار ہم کم نباشد و باز مبلغ خود را کاملاً اخذ نماید، سوال این است که نفع که برمیدارد بعوضِ چه می بردارد ؟ آیا ازین کرده بزرگتر

ظلم دیگر می تواند شد کہ عاطفۂ بشریت و رحمِ اسلامی را در کنار انداختہ بہ یک ستم دیدۂ مجبور چنین پیش آمد بہ عمل آید ؟

فتوای قاضیخان و بیع جائز الوفاء

واختلفوا فی البیع الذی یسمیہ الناس بیع الوفاء او البیع الجائز قال اکثر المشائخ منهم السیّد الامام ابو شجاع والقاضی الامام ابو الحسن علی السغدی حکمہ حکم الرهن لا یملکہ المشتری ویضمنہ المشتری بالاکل من ثمرہ ولا یباح لہ الانتفاع ولا الاکل (ثم یقول) والصحیح ان العقد الذی جری بینهما ان کان بلفظ البیع لا یکون رهنًا ثم ینظر ان ذکرا شرط الفسخ فی البیع فسد البیع وان لم یذکرا فی البیع وتلفظا بلفظۃ البیع بشرط الوفاء او تلفظا بالبیع الجائز وعندهما هٰذا البیع عبارۃ عن عقد غیر لازم فکذلک (فسد البیع) (فتوٰی قاضیخان ص ۳۴۷/۲۲)

فتوٰی سراجیہ و بیع جائز الوفاء

بیع المعاملۃ وبیع الوفاء واحدٌ وأنہ بیع فاسد لانہ بیع بشرط لا یقتضیہ العقد (وهو شرط ردّ المبیع متی شاء البائع بعد أداء الثمن) سراجیہ ص ۹۸

بیع معاملہ و بیع وفا یک چیز است یعنی ہر دو عقد فاسد است زیرا این بیع است بشرط کہ آن را عقد ایجاب نمی کند یعنی شرط ردِ مبیع بعد از نقد کردنِ ثمن ہر گاہ کہ بائع بخواہد۔

فتوای مفتی کفایت اللہ رحمہ اللہ راجع بہ بیع جائز الوفاء

سوال: یک زن بیوہ ست کہ دختر بہ شوہر دارد، و خودش چونکہ باپردہ است ہیچ کار وغریبی کردن نمیتواند درحالیکہ برای ازدواج دخترش روپیہ ضرورت دارد۔ اگرچہ ما برایش قرض حسنہ می دھیم لیکن باز ہم اگر چیزی را گرو کند یا بہ بیع وفاء فروخت نمودہ مبلغ حاصل کند آیا این "بیع وفا" شرعاً جائز است یا نہ؟

جواب

بہ این طور بیع وفاء کہ خریدار (گرو گیرندہ) فروخت کنندہ (گرو دھندہ) را گوید کہ ھرگاہ روپیہ من را پس آوردی چیز ترا نیز واپس می دہم، یا گرو کنندہ گرو گیرندہ را گوید کہ این چیز را من بہ شما می فروشم (بہ بیع وفاء) در ہر دو صورت این بیع نیست بلکہ در حقیقت رھن ہست و در عقد رھن مرتھن را بہ ھیچ صورت جائز نیست کہ از مرھون نفع گیرد۔ وفی حاشیۃ جامع الفصولین عن جواھر الفتاوٰی ھو أن یقول بعتُ منك علی ان تبیعہ منی متیٰ جئتُ بالثمن، فھذا بیع باطل وھو رھن وحکمہ حکم الرھن وھو الصحیح اھ

در حاشیہ جامع الفصولین از جواھر الفتاوٰی چنین منقول است کہ صورت بیع وفاء این است کہ بائع مشتری را گوید کہ من این چیز را بتو فروختم بشرطیکہ ھرگاہ مبلغ ترا رسانیدم پس ہمین چیز را بہ من بفروش، این بیع باطل است و در حقیقت حکم رھن را دارد وہمین فیصلہ صحیح است (نہ کہ قول بہ بیع جائز بودن آن) (کفایۃ المفتی ج ۸ ص ۱۵۵ و ۱۵۶) طبع ھند

حرمتِ انتفاع از مرھون از نصِّ قرآن

وَاِنْ كُنْتُمْ عَلٰى سَفَرٍ وَّلَمْ تَجِدُوْا كَاتِبًا فَرِهٰنٌ مَّقْبُوْضَةٌ (البقرہ)

واگر شما در سفر باشید و کسی را نیابید کہ وثیقہ بنویسد پس چیزی را از مدیون بطور گرو در قبضہ خود بگیرید۔

درآیتِ ددم دو مضمون ضروری بیان شده است یکی اینکه درمعاملۀ نسیه اگرکسی بخواهد که چیزی را از نگاهِ اعتماد به گرو از مدیون بگیرد آنرا اجازت است لیکن از لفظ "مَقْبُوضَةٌ" اشارةً مفهوم می گردد که انتفاع از چیزِ مرهون بالکل جائز نیست بلکه مرتهن فقط همین قدر حق دارد که تا وقت وصول دَینِ خود چیزِ مرهون را در قبضۀ خود نگاه دارد امّا منافعِ آن تماماً حقِ راهن است که وی مالکِ همان چیز است (معارف القرآن ج صـ۶۸۸)

حرمتِ انتفاع از مرهون از حدیثِ نبوی

عن علی مرفوعًا قال کلّ قرض جرّ منفعة فهو ربا۔ اخرجه الحارث بن ابی اسامة فی مسنده (اعلاء السنن ج ۱۴ ص ۴۹۸)

از حضرت علیؓ مرفوعًا روایت است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که هر قرض که نتیجۀ آن نفع گیری بذریعۀ آن باشد آن سود است۔ بیع وفا هم درحقیقت یک گونه قرض است برای نفع گرفتن بلکه در زمانِ ما وضعش برای همین است۔ راجع به صحت و ضعفِ این حدیث قبلاً بحث کرده ایم که اعادۀ آن حاجت ندارد۔

۲ ـ عن طاؤس قال فی کتاب معاذ بن جبل من ارتهن ارضًا فهو یحسب ثمرها لصاحب الرهن، من عام حج النبی صلی الله علیه وسلّم۔ اخرجه عبدالرزاق (کنز العمّال من غیر تعقب) اعلاء السنن ج ۱۸ ص ۶۰

طاؤس رحمه اللّٰه می گوید "در مکتوب که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم در سال حجة الوداع به حضرت معاذ فرستاده بود چنین درج بود که "کسیکه یک زمین را گرو بگیرد آن زمینِ مرهون بلحاظ ثمره و فائده از خود راهن می باشد یعنی انتفاع از آن حقِ راهن میباشد نه که حقِ مرتهن۔

۳ ـ روی الطبرانی عن سمرة مرفوعًا قال من رهن ارضًا بدین علیه فانه یقضی من ثمرتها ما فضل بعد نفقتها یقضی ذلك من دینه ذلك الذی علیه بعد ان یحسب لصاحبها الذی هی عنده عمله و نفقته بالعدل (کنز العمال من غیر تعقب)

(اعلاء السنن ج ۱۸ ص ۶۲)

پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم فرمودند کسیکه گرو کند زمینِ خود را العوض دینِ که بذمۀ او است

پس اداکند دین خودرا از فائده همان زمین بعد از حساب کردن خرچ که در کاشت کردن آن زمین بکار برده میشود یعنی اداکند همان دَین را که بعوض آن گرو کرده است زمین خودرا، لیکن ادای دین از فائدۂ آن زمین بعد از شمار نمودن خرچ کسی بیاباشد که کار زمین را می کرد (خواه راهن باشد یا مرتهن) ونیز باید که خرچ وکار آن را از روی انصاف شمار کند"

خلاصه اینکه درین حدیث پیغمبر علیه السلام حکم کردند که نفع و فائده چیز گروی را در دَین شمار کرده میشود هرگاه که دَین اداشد خود بخود گرو ختم شده زمین یا جایداد گروی به مالکِ آن تعلق میگیرد پس باید که گرو گیرنده گان نفع هرساله گروی را شمار کنند و هروقت که روپیه شان اداشد جایداد گروی را مجاناً بمالک آن حواله کنند

حرمت انتفاع از مرهون از اثرِ صحابی

عن ابن سیرین قال جاء رجل الی ابن مسعود فقال : ان رجلاً رهننی فرسًا فرکبتها، قال ما اصبت فهو ربا۔ اخرجه عبد الرزاق۔ کنز العمال من غیر تعقب۔ اعلاء السنن ج ۱۸ ص ۶۰

ابن سیرین می گوید که یک نفر آمده از عبدالله بن مسعودؓ سوال کرد که من یک اسپ را از کسی بگرو گرفته ام وآن را سوار هم شدم (آیا این فائده گرفتنِ من از روی شرع جائز است؟) عبدالله بن مسعودؓ گفت هر فائده که از ان گروی گرفته همه سود وحرام است

انتفاع از مرهون وامام طحاوی

وکان هٰذا۔ والله اعلم۔ فی وقت ماکان الربا مباحًا ولم ینه حینئذ عن القرض الذی جرّ منفعة ولا عن اخذ الشئ بالشئ وان کانا غیر متساویین ثم حرّم الربا بعد ذلك وحرّم کل قرض جرّ نفعًا واُجمع اهل العلم ان نفقة الرهن علی الراهن لاعلی المرتهن وانه لیس للمرتهن استعمال الرهن۔ شرح معانی الآثار ج ۲ ص ۹۹ مطبوعه مصر مطبعة الانوار المحمدیه

یعنی وجوب نفقه مرهون برمرتهن وانتفاع مرتهن از شیر یا سواری مرهون بعوض

خدمت خود در آن وقت بود که حرمتِ ربا نازل نشده بود و نیز قرض که برای استفاده جوئی باشد ممنوع قرار داده نشده بود و نه از بیع بدون مساوات بدلین منع وارد شده بود، لیکن بعداً ربا را حرام کرده شد و نیز ہر قرض که برای استفاده جوئی قرض دهنده باشد آنرا ممنوع قرار داده شد و اہل علم اجماع کردند که نفقۂ مرهون بذمۂ راهن است و بر این نیز اجماع کردند که مرتهن را حق نیست که مرهون را استعمال نموده ازان نفع گیرد (نظریه این قولِ امام طحاوی معلوم میشود که انتفاع از مرہون اجماعاً حرام است)

انتفاع از مرهون و ابوبکر جصّاص

قال ابوحنیفة وابویوسف ومحمد والحسن بن زیاد وزفر لایجوز للمرتهن الانتفاع بشئ من الرهن ولا للراهن ایضاً وقالوا اذا آجر المرتهن الرهن باذن الراهن او آجره الراهن باذن المرتهن فقد خرج من الرهن ولایعود۔ (احکام القرآن للجصاص ص۵۳۱)

و نزد امام ابوحنیفه و امام ابویوسف و امام محمد و حسن بن زیاد و امام زفر نه مرتهن را حق است که هیچگونه نفع بگیرد از مرهون و نه راهن را و نیز گفته اند که اگر مرتهن به اجازۂ راهن مرهون را به کسی باجاره بدہد و یا که راهن به اجازۂ مرتهن بکرایه بدہد در ہر دو صورت مرهون از رهن بودن خارج می شود و دوباره او را گرو شمرده نمی شود

انتفاع از مرہون و علامہ عینی شارح بخاری

وکذا لیس للمرتهن ان ینتفع بالمرهون حتی لوکان عبداً لایستخدمه او دابة لایرکبها او ثوباً لایلبسه او داراً لایسکنها او مصحفاً لیس له ان یقرأ فیه ولیس له ان یبیعه الا باذن الراهن۔ (عمدة القاری ج ۱۳ ص ۷)

چنانچه راهن حق نفع گرفتن را از مرہون ندارد (زیرا که مرہون و منافع آن ہمہ رهن است) همچنان مرتهن را نیز حق نیست که از مرہون نفع بر داری کند پس اگر مرہون غلام باشد خدمت گرفتن ازان جائز نیست و اگر سواری باشد سواری آن درست نیست و اگر لباس باشد پوشیدنِ آن و اگر حویلی باشد سکونت دران نیز ممنوع است۔ حتی که اگر مرہون قرآن مقدس

باشد تلاوت دران جائز نیست و نیز مرتھن چیزِ مرھون را بدون اجازتِ راھن فروخت کردن نمی تواند۔ (و در صورت فروختنِ دین خود را شمار کردہ زائد را براھن می دہد و یا کہ کمی را از وی وصول می کند)

انتفاع از مرھون مع اذن الراھن و شاہ عبد العزیز دھلوی

سوال :۔ چہ میفرمایند علمای دین و مفتیانِ شرعِ متین درین صورت کہ عمرو زمین ہای خود را نزد زید رھن کرد زید مذکور بران زمین ہا قابض شدہ آنھا را کاشت می کند و میگوید کہ انتفاع بعوض حق التحصیل و زر محنتانہ خود می گیرم وقتیکہ زرِ اصل مرا از نزد خود خواہد داد زمین ہای مذکور را واگذاشت کردہ خواہد شد، چون از و گفتہ می شود کہ این زر منافع کہ تو می گیری سود می شود و مسلمان را نباید، زید مذکور می گوید کہ این داخلِ سود نیست من حق المحنۃ خود میگیرم، آیا این زرِ نفع داخلِ سود ہست یا نہ؟ اگر داخلِ سود ہست زید آثم شد یا نہ؟

جواب :۔ نفع گرفتن مرتھن را از رھن مکروہ تحریمی است۔ یکرہ للمرتھن ان ینتفع بالرھن وان اذن لہ الراھن۔ قال المصد وعلیہ ماروی عن محمد بن اسلم من انہ لا یحل للمرتھن ذلک ولو بالاذن لانہ ربو وقلت وتعلیلہ یفید انھا تحریمیۃ۔ درمختار ومباشر مکروہ تحریمی گنہگار است۔ وایضا فیہ :۔ ویأثم بارتکابہ کما یأثم بترک الواجب۔ واللہ سبحانہ اعلم۔ فقط (فتاوای عزیزی جلد ۲ ص۲۵)

فتوای دوم شاہ عبد العزیز دہلوی راجع بہ انتفاع از مرہون

سوال :۔ رھن داشتن اراضی و از محصولش منتفع شدن درست ہست یا ربو؟ و اگر راھن محصول اراضی را بمرتھن ھبہ سازد جائز ہست یا نے؟

جواب :۔ رھن داشتن اراضی مملوکہ درست ہست و قبضہ خود داشتن بران ضروری و محصول گرفتن ہم در حکم قبضہ کردن است، اما باید کہ محصولش را نگہدارد و در مبلغ خود وصول شمرد وقتیکہ مبلغ خود بگیرد این قدر وضع کردہ دھد و ہمچنین است حال کرایہ حویلی و باغ و مکانات کہ دران کرایہ جاری است بکرایہ دادہ مبلغ خود وصول کند و ھبہ کردنِ واھب بمرتھن محصولِ اراضی وغیرہ را صحیح نیست، زیراکہ در ھبہ قبضِ موھوب شرط است با قبض کنانیدنِ واھب کہ چیزی را از ملکِ خود دور کردہ در ملکِ غیر

اندازد، پس هرگاه که در ملک راهن نیامده است هبه آن وقت چگونه صحیح شود؟ اگر گویند که هبه در هر سال و هر ماه می شود باین معنی که محصول اول در ملک مالک زمین داخل می گردد و من بعد از ملک او بیرون آمده در ملک مرتهن درمی آید - پرسیده خواهد شد که از ملک مالک چگونه بیرون رفت؟ اگر عقد اول برین کرده است غلط است زیرا در ان وقت قبض کنانیدن نیست واگر عقد هر سال و هر ماه بران کنند آن عقد در گرو نامه نیست، پس هر حال محصول و کرایهٔ اراضی و مکانات مرهونه همیشه در ملک مالک آنها داخل می شود و مرتهن قابض آنها می شود نیابةً از مالک، پس تا وقتیکه در قبضهٔ مرتهن است (درحقیقت) در قبضهٔ راهن است زیرا که مرتهن نائب اوست در تحصیل منافع مرهون باعتبار عرف زمانیان حال، واگر مرتهن آن منافع را به راهن رساند او آنرا قبضه کرده بمرتهن ندهد مرتهن ازوی خوشنود نخواهد شد وبدین معامله راضی نخواهد بود بلکه فسخ معامله خواهد کرد پس درین صورت آنچه اهل زمانه می کنند حیلهٔ سود خواری برآورده اند لیکن حیله هم هیچ قوت ندارد و به اعتبار فقاهت مطلقاً ناروا است وداخل در سود شیطان که دشمن انسان است، به هر حیله میخواهد که اورا بسوی دوزخ برد وطریق همانا که به نظر عقل ناقصان آنرا طریق مباح می دانند واگر مباح ندانند چگونه در ربقه شیطان در آیند؟ (فتوای عزیزی ج ۲ ص۹۶)

خلاصہ کلام شاہ عبدالعزیز

خلاصهٔ سوال اینکه آیا انتفاع از اراضی گروی حلال است؟ واین حیلهٔ مردم که مالک منافع زمین خود را به گروگیرنده بخشیده است موجب

حلت می تواند شد ؟

خلاصۂ جواب اینکه منافع در تصرفِ مرتھن است وراہن را ہرگز مالکِ آن نمیداند پس ھبۂ راھن و قبول مرتھن از کجا آمد ؟ اگر بالفرض منافع را خود راھن تصرف کند مرتھن ناراض شده فوراً عقدِ رھن را فسخ می کند وطالبِ مبلغ خود می شود۔ پس معلوم شد کہ این یک حیلہ سود خوری است زیراکہ از نگاہ شریعت و فقاھت بکلی حرام و داخل در سود است کہ شیطان بذریعۂ آن اتباع خود را بدوزخ میبرد، شیطان می کوشد کہ طریق وضع کردۂ خود را برای جاہلان بشکل مباح تقدیم کند و یا حاجاتِ مردم را در نظر گیرد تاکہ حرام را بہ لباس حلال بپذیرند و مستحق دوزخ گردند۔

این بود چیزیکہ صاحبِ تفسیر عزیزی از کتاب وسنت واقوالِ فقہاؒ درک کردہ است ۔

انتفاع از مرھون مع الاذن و مفتی اعظم ھند مفتی کفایت اللہ رحمہ اللہ

۱۔سوال :۔ گرو کردنِ زمین و باغ و نفع گرفتن ازان گروی جائز است یا نے ؟ بیّنوا توجروا

جواب :۔ گرو گرفتنِ زمین و باغ بطوریکہ مرتھن ازان نفع بگیرد جائز نیست ، حرمت استفادہ درصورت شرط کردن یا بلا اذنِ راہن ظاھر است امّا درصورت عدم اشتراط و اذنِ راہن نفع گرفتن ازین سبب حرام است کہ اذنِ راھن اذنِ حقیقی نیست بلکہ بوجہ مجبوری یا ضرورت اذن می دھد (چون اگر اذن ندھد برایش مبلغ میسر نمی شود) دلیل مجبوریت اینست کہ اگر مرتھن راھن رابگوید کہ برادر جان اختیار داری از گروی خودت

نفع می گیری یا من را اجازت میدهی به نفع گرفتن۔ راهن بکلی اجازت نخواهد داد (زیرا که خودش از همه محتاج تراست ورنه جائیداد خودرا چرا گرو کند؟) اگر درین صورتِ مذکوره اجازت به نفع گیری داد البته این اجازت واقعی است والا باید دانست که اجازت با دل ناخواسته است۔ قلت والغالب من احوال الناس انهم یریدون عند الدفع الانتفاع ولولاه لما اعطاه الدراهم وهذا بمنزلة الشرط لان المعروف کالمشروط وهو ممایعین المنع واللہ تعالیٰ اعلم

(رد المحتار ج ۵ ص ۳۳۸)

محمد کفایت اللہ کان اللہ لہٗ

(کفایت المفتی ج ۸ ص ۱۴۷)

ترجمہ: من میگویم که غالب حالِ مردم این است که بغرض نفع گیری مبلغ می دهند و اگر این اراده نباشد راهن را هرگز روپیه نخواهد داد و این در حقیقت مثل شرط کردن است زیرا که معروف مثل مشروط است همان اراده انتفاع معاون ممنوعیت است۔

تشریح :۔ غالب حال مردم در وقت گروگرفتن و ادای مبلغ اراده انتفاع است ورنه به راهن هرگز روپیه نخواهد داد، و این ارادهٔ قلبی بمنزلهٔ شرط صریحی است، زیرا امر معروف و مشهور بین مردم مثل امر مشروط است بلکه قوی تر است زیرا که هرگاه شرط ترقی نموده بمرتبهٔ شهرت رسید حاجت ذکرِ آن باقی نمی ماند یا چنین باید گفت که شرط متواتر را معروف نام نهاده اند پس ارادهٔ انتفاع از قرض خود معاون عدم جواز و ممنوعیت انتفاع است فان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

قال کل قرض جرّ منفعةً فهو ربا۔ ہر قرضیکہ سببِ فائدہ ومکائی مالی گردد آن قرض ذریعہ ربا ونفع آن خود ربا است

۲۔ سوال :۔ شخصی زمینِ خودرا بقیمت ۳۰ بہ کسی گرو کردہ است بہ این شرط کہ سیؔ سال بعد روپیہ آن کس راداده زمینِ خودرا پس خواہد گرفت ونیز شرط کرد کہ درعرصۂ سی سال منافع زمین از صاحبِ مبلغ باشد ومالیات ومصارف سرکاری نیز اوادا کند (۲) یک شخص دیگر گاو یا بزشیردار خودرا بعوضِ دہؔ روپیہ گرو نمودہ می گوید کہ ہرگاہ روپیۂ ترا واپس کردم گاو یا بز خودرا پس می گیرم لیکن درمدّتِ گرو بودن شیر گاو یا بز ہم از صاحبِ مبلغ باشد ومصارف وخرچ علفِ آن نیز بذمۂ آن باشد آیا این جائز است؟ بیّنوا توجروا

جواب :۔ ہر دو صورت مذکورۂ رہن جائز نیست چون درعقد رہن وظیفہ وحقِ مرتہن فقط حبس شئ مرہون است وبس (برای وثیقۂ دینِ خود) وشرط انتفاع مفضی الی الربوٰ است زیرا منافع و زوائد مرہون ملکِ راہن می باشد ونیز نفقۂ مرہون بذمۂ خود راہن است، بلی مرتہن فقط بمقدار مالیۂ زمین یا بقدر نفقۂ حیوان شیردار می تواند کہ از حاصل زمین یا شیر گاؤ و بز استفادہ کند لا (یحل للمرتھن) الانتفاع بہ مطلقًا لا باستخدام وسکنی ولا لبس ولا اجارة ولا اعارة الخ (الدر المختار) قلت والغالب من احوال الناس انھم یریدون الانتفاع ولولاہ لما اعطاہ الدراھم۔ وھٰذا ممایعین المنع واللہ اعلم انتھی مختصرًا۔ (رد المحتار ج ۵ صـ۳۳۸)

ونفقة الرھن والخراج والعشر علی الراھن (الدر المختار)

محمد کفایت اللہ غفرلہ

۳- سوال :- یک هندو می خواہد کہ زمین زراعتی خود را بہ یک مسلمان حنفی گرو کند آیا آن مسلمان ازان زمینِ گروی استفادہ کردن می تواند؟

۲۵ ذیقعدہ ۱۳۵۲ھ

۱۲ مارچ ۱۹۳۴م

جواب :- رھن بغرضِ نفع گیری از مرھون جائز نیست، اگرچہ بعض علماء ہندوستان را دارالحرب دانستہ این معاملہ را ہمراہ کفار برضامندی آنہا جائز میدانند تا کہ مسلمان از آنہا نفع بگیرد لیکن من احتیاط را در ترک این معاملہ می بینم۔

محمد کفایت اللہ

۴- سوال :- اگر شخصے بہ عوضِ روپیۂ خود یک حویلی را بہ این شرط گرو بگیرد کہ منافع حویلی از مرتھن یعنی صاحبِ مبلغ باشد آیا این گونہ رہن جائز است یا نے؟

جواب :- نفع گرفتنِ مرتھن از مرہون (گروی) جائز نیست چراکہ این در حکم سود است۔

محمد کفایت اللہ

۸ محرم ۱۳۵۳ھ

۱۳ اپریل ۱۹۳۴م

۵- سوال :- گرو دادن یا گرو گرفتن زمین زراعتی جائز است یا نہ؟ اگر مرتھن خرچ آبادی چاہ آب و مالیہ و گودام سرکار و دیگر مصارفِ آن زمین را بذمہ ہم بگیرد این چہ حکم دارد؟

جواب :- گرو نمودن زمینِ زرعی جائز است لیکن نفع گرفتنِ مرتھن

ازان ناجائز است، بلی مرتهن عوض مصرفِ خود راکہ بہ مرہون صرف کردہ است از راہن می تواند گرفت آن ہم درصورتیکہ باذنِ راہن صرف کردہ باشد پس بقدرِ خرچ از حاصلِ زمین نفع گرفتن می تواند وعلاوہ از خرچ برالیش سود است -

محمد کفایت اللہ

۱۴ر محرم ۱۳۵۳ھ

۲۹ر اپریل ۱۹۳۴م

۶- سوال :- اگر یک نفر حویلی کس را گرو گرفت بعداً حویلی را بوجود راہن (کہ مالک است) بکرایہ داد، باز ثانیاً مرتھن آن حویلی راخرید و روپیۂ کرایہ رابہ ثمن شمار کرد (یعنی چیزی روپیہ رانقد داد وچیزی دیگر را از روپیۂ کرایہ شمار کردہ دیگر نداد مثلاً کرایۂ حویلی دریک سال دوہزار روپیہ می باشد وقیمت حویلی چہار ہزار بود مرتھن فقط دوھزار دیگر داد وبس) آیا این جائز است وآن مبلغ کہ بنام کرایہ حاصل نمودہ در ثمن شمار کردہ است سود نیست ؟

جواب :- خریدن از راہن جائز است ولی کرایہ گرفتن سود است چونکہ مرتھن را حق نیست کہ از مرہون (گروی) نفع برداری کند

محمد کفایت اللہ

۱۷ر ذوالحجہ ۱۳۵۴ھ

۱۲ر مارچ ۱۹۳۶م

۷- سوال :- منافع وفائدۂ زمین گروی حلال است یا نہ ؟

جواب :- زمین رابگرو گرفتہ ازان فائدہ گرفتن حرام است

محمد کفایت اللہ کان اللہ لہ

۲۸ر صفر ۱۳۵۶ھ - ۱۰ر مئی ۱۹۳۷م

۸۔ سوال :۔ صورت مشروعۂ گرو کردن باغ و زمین چیست ؟
وحق نفع گرفتن از زمین و باغ گروی را کہ دارد و طریقِ آن چیست ؟
جواب :۔ گرو نمودن اشیاء مذکورہ درست است مگر نفع
گرفتن صاحب روپیہ (مرتھن) ازان جائز نیست ۔

محمد کفایت اللہ کان اللہ لہٗ
۲؍ شعبان ۱۳۵۶ھ
۲۶؍ اکتوبر ۱۹۳۷ء

۹۔ سوال :۔ عمرو زمینِ زید را بہ این شرط گرو گرفتہ حاصلِ
آنرا می خورد کہ ہر سال مبلغ پنج یادہ روپیہ از مبلغ کہ بنام گرو دادہ
است معاف می کند، ہرگاہ کہ باین طریقہ روپیۂ عمرو تمام شد زید
زمینِ خود را بدون ادای دیگر مبلغ قابض می شود، واگر زید قبل از تمام
شدن مبلغ عمرو زمین خود را پس گرفت چیزیکہ عمرو معاف کردہ است
حساب کردہ شود و باقی را اولاً زید ادا نماید باز زمینِ خود را قبضہ کند
آیا گرو بہ این شرط درست است ؟
جواب :۔ مرتھن راجع بزمین گروی فقط حق قبضہ نمودن دارد
امّا کاشت کردنِ زمین یا بکسی دیگر بہ پاسرہ دادن را ہرگز حق ندارد
اگر خود مرتھن کاشت میکند باید کہ زمین را بہ اجارہ گرفتہ کرایۂ آن را
بہ راھن بدھد و راہن در حلۂ رھن آنرا نیز محفوظ دارد و یا کہ حاصلِ
زمین را گرفتہ در روپیۂ خود شمار کند وثانیاً از راہن روپیہ وصول نکند
واگر زمین را بہ کسی دیگر حوالہ می کند نیز ہمین حکم است ۔

محمد کفایت اللہ کان اللہ لہٗ
دھلی

۱۰ - سوال :- درعلاقهٔ ما اکثر مسلمانان زمین های زراعتی را گرو می گیرند و از حاصل آن ہفتم یا ہشتم حصه به صاحبِ زمین می دهند و باقی را خودشان صرف می کنند و یا که فقط مالیهٔ زمین را ادامی نمایند و بقیه حاصل را کاملاً خودشان می خورند، آیا شرعًا این جواز دارد یا نه ؟ پس منافع زمین گروی به مرتهن چطور حلال می شود ؟ و در صورتِ کاشت نه کردن خطرهٔ خرابی زمین ہم است۔

جواب :- نفع گرفتن از زمین گروی برای مرتهن حرام است، راهن می تواند که زمین را با جازت مرتهن با جاره بدهد و مرتهن نیز با جازت راهن زمین را باجاره دادن می تواند لیکن کرایهٔ آن را در رهن شمار کند و یا که مالک را بدهد به ہر صورت منافع رهن حق مالک است نه حق مرتهن۔

محمد کفایت الله غفرله
۲۲ر نومبر ۱۹۲۷ء

تلك عشرة کاملة - این ده سوال وجواب از کفایت المفتی مؤلفه مفتی اعظم هند مولانا مفتی کفایت الله (کفاه الله) گرفته شد
(ج ۸ ص ۱۴۷ تا ص ۱۵۳)

انتفاع از گروی درحقیقت جهالت بلکه منافقت است

غرض از رهن استیثاق ومحکم نمودن دین است تاکه ضائع نه شود لیکن درین زمانه مردم باطناً از اسلام منحرف شده رهن را ذریعه کمائی و ربح قرار داده اند، این درحقیقت جهالت بلکه منافقت است۔ مردم مالدار و اغنیاء در تلاش وجستجوی غرباء اند که کجا یک غریب پیدا شود تا جایداد

آن راگرو گرفتہ دولتِ خود را خوب ترقی بدھند حالانکہ استفادہ از قرض را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حرام و سود قرار دادہ است، زیرا حکمت مشروعیت رھن فقط حفاظتِ دَین و امکان حصول آن است نہ کہ تجارت ۔

عین الھدایہ شرح ھدایہ اردو
ج ۴ ص۴۳۹
مصنفہ مولوی سید امیر علی

فتوای شامی و انتفاع از مرہون مع الاذن

فی "الدر المختار" وفی "الخلاصۃ" القرض بالشرط حرام والشرط لغو وفی "الاشباہ" کل قرض جرّ نفعاً حرام، فکرہ للمرتھن سکنی المرھونۃ باذن الراھن۔

و در "رد المحتار" راجع بہ تشریح عبارتِ فوق الذکر چنین درج است
قلت وھٰذا ھو الموافق لما سیذکرہ المصنف فی اول کتاب الرھن وقال فی "المنح" (منحۃ الخالق) ھناك وعن عبد اللہ بن اسلم السمرقندی انہ لا یحل لہ (المرتھن) ان ینتفع بشیٔ منہ بوجہ من الوجوہ و ان اذن لہ الراھن لانہ اذن فی الربا لانہ یستوفی دینہ کاملاً فتبقی لہ المنفعۃ فضلاً فتکون ربا وھٰذا امر عظیم
(الشامی ج ۵ ص۲۶۶)

بعد از نقل عبارتِ بالا از درمختار بطور اشکال می گوید این مخالف آنچہ است کہ در معتبرات است یعنی جواز انتفاع مع اذن الراھن، وباز عبارت جواھر الفتاوٰی را نقل نمودہ اشکال را بدو طریق جواب میگوید

یکی اینکہ انتفاع دیانۃً حلال نیست مگر قضاءً حلال است اما علامہ حموی می گوید کہ در ربا فرق قضا و تقوی غلط است (ورنہ شبہ ربا حرام می شد جواب دوم کہ مقبول است نزد خود ابن عابدین این است کہ اگر مرتھن انتفاع را حقیقۃً یا عرفاً شرط کند باوجود اذن ہم انتفاع حرام است واگر شرط انتفاع نہ لفظاً باشد و نہ نیۃً و نہ عرفاً بعد از اذن راھن انتفاع حلال است (لیکن درین عصر کہ فرق حلال و حرام ختم شدہ است بدون ارادۂ انتفاع یک درہم کسی بکسی قرض نخواہد داد پس در رھن متعارفہ امروز شرط انتفاع قلباً و لساناً و تحریراً موجود می باشد لھٰذا بعد از اذن ہم حلال نمی شود زیرا درین حدیث کہ کل قرض جرّ منفعۃً فھو ربا قید اذن و عدم اذن نیست)

وفی الشامی ج ۶ صـ۴۸۲ اقول ما فی الجواھر یصلح للتوفیق وھو وجہ وجیہ۔

یعنی قول صاحب جواھر الفتاوی در تطبیق بین قولین در جواز انتفاع مع الاذن و عدم جواز انتفاع باین طور کہ عدم جواز در صورت شرط کردن مرتھن ہست انتفاع را حقیقۃً یا عرفاً و جواز در صورت عدم اشتراط انتفاع مطلقاً وجہ عمدہ و معقول است کہ سبب تطبیق بین ہر دو قول میتواند شد۔
لیکن این را در نظر باید داشت کہ در عصر سلف کہ مردم ایمانشان بآخرت وثواب آن محکم بود و رغبت شان بدنیا و متاع آن کم بہ یکدیگر قرض حسنہ می دادند بدون ارادہ دنیوی در ان صورت اگر چیزی را گرو می گرفتند نیت و ارادہ شان نفع گیری نمی بود لھذا بعد از اذن راھن برایشان نفع حلال بود، اما در عصر خلف کہ مایان باشیم غیر از ارادۂ نفع دنیا دیگر بہ ہیچ نیت

قرض نه می دہیم لهذا نفع گیری ما حلال نیست

حکیم الامت مولانا اشرف علی تھانویؒ وانتفاع از مرہون مع الاذن

سوال :- چه می فرمایند علمای دین درین مسئله که انتفاع مرتهن از مرہون باذن راهن (چنانچه رائج است) آیا حلال است یا حرام ؟

جواب :- انتفاع از مرہون اگر مشروط باشد یا معروف چنانچه درین زمانه معروف است (که عقد رهن فقط برای نفع گرفتن است و بس) بالکل حرام وسود است وحرمت که بوجه ربا شد به اجازتِ مالک حلال نه می شود (نه دیده که تمام عقود ربوی برضای طرفین صورت می گیرد لیکن بآن هم شریعت اجازت نداده است بلکه حرام قرار داده است)

قال فی "المنح" وعن عبد الله بن محمد بن اسلم السمرقندی وکان من کبار علماء سمرقند انه لا یحل له (للمرتهن) ان ینتفع بشیء منه بوجه من الوجوه وان اذن له الراهن، لانه اذن له فی الربا، لانه یستوفی دینه کاملاً فتبقی له المنفعة فضلاً فیکون ربا، قال الطحطاوی قلت والغالب من احوال الناس انهم انما یریدون عند الدفع الانتفاع ولولاه لما أعطاه الدراهم، وهذه بمنزلة الشرط لان المعروف کالمشروط وهو مما یعین المنع والله تعالیٰ اعلم .

الشامی ج ۵ ص۳۱۰ و ۳۱۱ (طبع مجتبائی)

امداد الفتاویٰ ج ۳ ص۴۵۴ (طبع جدید)

مولانا عبدالحی لکنوی و انتفاع از مرہون مع الاذن

و فی "الجامع" لمجد الائمة عن عبد اللہ بن محمد بن اسلم انہ قال لایحل لہ (للمرتهن) ان ینتفع بشئ منہ و ان اذن لہ الراهن لانہ اذن فی الربا، لانہ یستوفی دینہ کاملاً فتکون المنفعة ربا۔

(الفلک المشحون فی الانتفاع بالمرهون ص۹)

فتوای جامعہ علوم اسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن کراچی راجع بہ انتفاع از مرهون و بیع جائز الوفاء

۱۔ صحیح آن است کہ انتفاع بالمرہون جائز نیست زیرا کہ چنانچہ در "درمختار" است: ولا الانتفاع بہ مطلقاً وقیل إن شرط کان ربا والا لا یعنی اگر انتفاع را شرط کند روا نباشد، لیکن درین زمان ہیچ کس بدون شرط انتفاع گرو نمی گیرد، اگرچہ شرط را بر زبان نگوید در دل مرتهن ضرور می باشد چنانچہ در "رد المحتار" است، قال (الطحاوی) فی شرح "الدر المختار" قلت والغالب من احوال الناس انهم انما یریدون عند الدفع الانتفاع، ولولاہ لما اعطاہ الدراہم وهذا بمنزلة الشرط لان المعروف کالمشروط وهو مما یعین المنع واللہ تعالے اعلم اھ

ج ۶ ص ۲۸۴

پس معلوم شد کہ درین زمان مرتھن شرط کند یا نہ کند در ہر دو صورت جائز نیست بلکہ سود است۔ ظاهره تسليم القول بالكراهة مع الاذن وانه ربا (الشامی ج ۶ ص ۵۲۳)

۲۔ بیع جائز الوفاء در حکم رهن است، وحکمہ حکم الرهن،
وايضاً قال ای ابن عابدينؒ قال فی "الخيرية" والذی عليه الاكثر انه (بيع الوفاء) رهن لا يفترق عن الرهن فی حكم من الاحكام قال السيد الامام قلتُ للامام ابی الحسن الماتريدی: قد فشا هٰذا البيع بين الناس وفيه مفسدة عظيمة وفتواك انه رهن وانا ايضاً على ذلك فالصواب ان نجمع الائمة ونتفق على هٰذا ونظهره بين الناس، فقال المعتبر اليوم فتوانا وقد ظهر ذٰلك بين الناس فمن خالفنا فليبرز نفسه ويقيم دليله، قلت وبه صدر فی "جامع الفصولين" فقال رامزاً لفتاوى النسفی البيع الذی تعارفه اهل زماننا احتيالاً للربا وسموه بيع الوفاء وهو رهن فی الحقيقة لا يملكه ولا ينتفع به، (فتوای شامی ج ۵ ص ۲۷۶)

پس معلوم شد کہ این بیع در حکم رهن است وانتفاع بالمرهون حرام است۔

دار الافتاء جامعہ علوم اسلامیہ
علامہ بنوری ٹاؤن کراچی
۷/۴/۱۴۰۳ھ

فتوای دار العلوم کراچی راجع بانتفاع از مرہون

الجواب ۔ حامداً ومصلیاً

۱۔ انتفاع از شئ مرہون بالشرط باشد (کما فی زماننا) حرام است وربو۔ وربا باجازتِ کسے حلال نمی شود۔ علامہ شامی درین باب تحقیق نمودہ حکم مذکور را ترجیح دادہ اند وگفت قال فی المنح وعن عبداللہ بن اسلم السمرقندی وکان من کبار علماء سمرقند انہ لا یحل لہ ان ینتفع بشئ منہ بوجہ من الوجوہ وان اذن لہ الراھن لانہ اذن لہ فی الربوٰ لانہ یستوفی دینہ کاملا فتبقی لہ المنفعۃ فضلاً فیکون ربًا وھذا امر عظیم (الی ان قال) قال الطحطاوی قلت والغالب من أمر الناس انھم یریدون عند الدفع الانتفاع ولولاہ لما اعطاہ الدراھم وھذا بمنزلۃ الشرط لان المعروف کالمشروط وھو مما یعین المنع واللہ اعلم۔ (ردالمحتار ج ۵ ص ۳۱۱)

نیز مسئلہ انتفاع از مرہون را علامہ تھانوی نور اللہ مرقدہ در رسالہ صفائی معاملات مدلل مفصل بیان کردہ اند۔ وحرمت انتفاع را اگرچہ باذن راہن باشد ثابت گردانیدہ اند وفرمود کہ:

عادت زمینداران است کہ زمین یا خانۂ کسی را گرو گرفتہ از ان نفع می گیرند بہ کلی جائز نیست۔ از عباراتِ کتب اشتباھی کہ پیدا شدہ است از غلط فہمی است۔ مقصود از ان عبارات اباحتِ انتفاع نیست زیرا طبق قاعدۂ مقررہ کہ ہر قرض کہ مالک از ان نفع گیرد سود است

این انتفاع نیز سود است این یک کلیہ مسلمہ نزد تمام فقہا است کہ کلّ قرض جرّ نفعاً فہو ربا بلکہ مفہوم آن عبارت این است کہ اگر مرتہن بعد از اذن انتفاع گیرد ضامن نمی شود تاوان را نہ کہ برایش حلال است و اگر بلا اذن نفع گیرد علاوہ از حرام بودن تاوان ہم لازم است این مطلب ہرگز نیست کہ ضامن نشد برایش حلال باشد آیا نمی بینید. دست دزد را اگر بریدہ شود مال مسروق را ضامن نمی شود لیکن سرقت حلال نمیشود یعنی قطع مسقط ضمان است موجب حلّیت نیست ہمچنا اذنِ راہن ضمان را ساقط می سازد لیکن حرمت بحالِ خود باقی است۔

اکنون عبارتِ غایۃ البیان نقل کردہ میشود ولیس للمرتھن ان ینتفع بالرھن لا بالاستخدام ولا سکنیٰ ولا لبس الّا ان یأذن لہ المالک لان لہ حق الحبس دون الانتفاع ولیس لہ ان یبیع الّا بتسلیط من الراھن ولیس لہ ان یواجر اویعیر لانہ لیس لہ ولایۃ الانتفاع بنفسہ ولا یملک تسلیط غیرہ فان فعل کان متعدیاً ولا یبطل عقد الرھن بالتعدی (ھدایہ) لان المالک رضی بحبسہ لا بانتفاعہ فاذا استعملہ بوجہ من الوجوہ کان غاصبًا وضمن قیمتہ بالغۃ ما بلغت فان کان باذن المالک فلا ضمان علیہ لان الحجر لحقہ وقد رضی بہ (غایۃ البیان) قلتُ قد سلک الاستخدام والسکنیٰ واللبس والبیع والاجارۃ والاعارۃ فی سلکٍ واحد حیث اجاز کل واحد منھا باذن المالک وظاھر انہ لا یباح ثمن المرھون بعد البیع مع بقاء اصل الدین فکذلک حکم سائرُ ما ذکر۔ دار العلوم کراچی ۱۴

۴۰۳/۴ھ

جواب سه اشکال که راجع به عدم جواز انتفاع از مرهون وارد می کنند

مردمان که عادی به انتفاع از مرهون بوده مغز و استخوانشان از غذای گروی تشکیل شده است در دلیل جواز انتفاع سه اشکال تقدیم می کنند

۱ - از حدیث صحیح که لفظش اینست "الظهر یرکب اذا کان مرهونا ولبن الدر یشرب اذا کان مرهوناً وعلی الذی یرکب ویشرب نفقته" معلوم می شود که انتفاع از مرهون حلال است.

۲ - یک جماعت از فقهاء مثل صاحب هدایه و امثال آن انتفاع مع الاذن را جائز قرار قرار داده اند، پس معلوم شد که انتفاع مع الاذن حرام نیست.

۳ - اگر این عقد بیع وفاء را که حقیقةً رهن است منع کرده شود حاجات مردم معطل می ماند، لهذا دفعاً لحاجة الناس باید جائز قرار داده شود - چنانچه یک عده از فلسفی ها و شرح ملا دانان وطن ما حاجت مردم را در نظر گرفته حرمت ربوی آن را از مردم مخفی داشتند - بعض تلامیذ برجسته آن ها تا امروز همان حواله را تقدیم می کنند که مرحوم مولوی فلان صاحب گفتند که منع کردن گروی امکان ندارد زیرا حاجت مردم بند و معطل میماند -

قبل از اینکه اصل جواب را مطرح کنیم ذکر اختلاف ائمه اربعه اولاً و ذکر اختلاف علمای احناف ثانیاً از بس ضروری است -

مذاهب اربعه راجع به انتفاع راهن از مرهون

امام ابوحنیفه و امام مالک و امام احمد میفرمایند که راهن حق ندارد

که از مرهون نفع گیرد زیرا مرهون و منافع آن نزد مرتهن محبوس است بعوضِ دَین، و انتفاع منافی حکم رہن است۔
امام شافعیؒ می گوید که اگر مرتهن راضی نباشد نفع گرفتن راهن از مرهون جائز است۔

ائمہ اربعہ و انتفاع مرتهن از مرهون

امام ابوحنیفہؒ و امام ابویوسفؒ و امام محمدؒ و حسن بن زیادؒ و امام زفرؒ و امام مالکؒ و امام شافعیؒ می گویند که انتفاع مرتهن از مرهون ممنوع است امام احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه انتفاع مرتهن را از مرهون بشرط اتفاق جائز قرار داده اند۔

دلائل ائمہ ثلاثہ آیات و احادیث است که در ما تقدم ذکر شد ودلیل امام احمد همین حدیث مذکور است۔ (الفلک المشحون ص۳۰۲)
ترجمۂ حدیث فوق الذکر:- اگر گروی الاغ باشد سواری آن جائز است، و اگر جانور شیردار باشد استعمال شیر آن جائز است، لیکن نفقۂ آن بذمۂ مرتهن است۔

تخریج آن حدیث: این حدیث را امام بخاری، ترمذی، ابوداؤد حاکم، بیہقی، دارقطنی با الفاظ مختلف روایت کرده اند، چنانچه ابوداؤد می گوید هذا عندنا صحیح و ترمذی می گوید والعمل علی هذا عند بعض اهل العلم وهو قول احمد واسحق، و قال بعض اهل العلم لیس له ان ینتفع من الرهن بشیٔ
سیوطیؒ در "مرقاة الصعود" شرح سنن ابی داؤد می گوید تا قوله الشافعی

علی الراهن و احمد علی المرتهن (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال)
قسطلانی در شرح بخاری می گوید: احتج به الامام احمد حیث قال
یجوز للمرتهن الانتفاع بالرهن اذا قام بمصلحته ولو لم یأذن له
المالك. (الفلك المشحون ص۳۱)

۱۔ جواب از حدیث کہ مستدل امام احمد و اسحاق نیز است

واجمع الجمهور علی ان المرتهن لا ینتفع فی الرهن بشئ قال ابن
عبد البرّ: هٰذا الحدیث عند جمهور الفقهاء یردّه اصول مجمع علیها
وآثار لا یختلف فی صحتها و یدل علی نسخه حدیث ابن عمر لا تحلب ماشیة
امرإ بغیر اذنه، (وبحدیث کل قرض جرّ منفعةً)
(الفلك المشحون ص۳۱ بحوالۂ قسطلانی شرح بخاری)

اجماع جمهور به عدم جواز انتفاع مرتهن از مرهون و نیز حدیث ابن عمر
وحدیث کلّ قرض جرّ منفعةً یعنی اجماع و سنت دلیل است
بر منسوخ بودن حدیث "الظهر" اثر ابن سیرین و مکتوب نبی صلی الله علیه
وسلم به حضرت معاذؓ نیز دلیل است بر نسخ این حدیث۔ چنانچه دو اثر مؤخر
الذکر در اعلاء السنن مذکور است ۔

جواب امام ابوبکر جصّاصؒ از حدیث اوّل

وقد روی الحسن بن صالح عن اسماعیل بن ابی خالد عن
الشعبی قال لا ینتفع من الرهن بشئ، فقد ترك الشعبی ذلك
وهو راویه عن ابی هریرة، فهٰذا یدل علی احد معنیین اما ان یکون
الحدیث غیر ثابت فی الاصل، و اما ان یکون ثابتا وهو منسوخ عنده

(الشعبی) وھو کذلک عندنا لان مثلہ کان جائزًا قبل تحریم الربا فلما حرم الربا وردت الاشیاء الی مقادیرھا صار ذلک منسوخًا

(احکام القرآن لابی بکر الجصاص ج ۱ ص ۵۳۲)

جواب امام طحاویؒ از حدیثِ مذکور

وکان ھٰذا عندنا۔ واللہ اعلم۔ فی وقت ما کان الربا مباحًا ولم ینہ حینئذ عن القرض الذی یجرّ منفعۃً ولا عن اخذ شئ بشئ وان کان غیر متساویین ثم حرّم الربا بعد ذلک وحرّم کل قرض جرّ نفعًا، و اجمع اھل العلم علی ان نفقۃ الرھن علی الراھن لا علی المرتھن و انہ لیس للمرتھن استعمال الرھن۔

بعدًا فتوای شعبی را نقل کردہ میگوید قال الشعبی : ولا ینتفع من الرھن بشئ۔ (شرح معانی الآثار للامام الطحاوی ج ۴ ص ۹۹ طبع مصر)

درصحیح بخاری ج ۲ ص ۳۴۱ مطبوعہ نور محمد کراچی، درحاشیہ متعلق بہ "لبن الدر" رقم ۱۲ چنین درج است :

ذھب الاکثرون علی ان منفعۃ الرھن للراھن و نفقتہ علیہ لان الغنم بالغرم، بدلیل انہ لو کان عبدًا فمات کان کفنہ علیہ ولما روی ابن المسیّب عن ابی ھریرۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یغلق الرھن ممن رھنہ، لہ غنمہ وعلیہ غرمہ۔ (مستدرک ج ۲ ص ۵۱) وقال احمد واسحاق للمرتھن ان ینتفع من المرھون بحلب ورکوب دون غیرھا و یقدّر بقدر النفقۃ، واحتجّا بھٰذا الحدیث۔

جواب حاشیۂ بخاری بحوالہ لمعات شیخ عبدالحق

واجیب عن ذلك بانه منسوخ بآیة الربا، فانه یؤدی الی
انتفاع المرتهن بمنافع المرهون بدینه وکل قرض جرّ نفعاً فهو ربا
وقال الشیخ فی "اللمعات" وهٰذا الحدیث علی ان للمرتهن ان ینتفع
بالرهن وینفق علیه، والجمهور علی خلافه، وفی "الهدایة" ولیس
للمرتهن ان ینتفع بالرهن ونفقة الرهن علی الراهن، وقالوا هٰذا الحدیث
منسوخ بالحدیث الآتی (وهو حدیث کل قرض جرّ منفعةً فهو ربا
(بخاری ج ۲ ص ۳۴۱)

ملاحظہ :- باید دانست کہ حدیث مستدرک بعد از نسخ انتفاع
مرتهن است۔

ردّ یک جواب خطاء

بعض علمای احناف این حدیث را مثل امام شافعی بہ راهن
محمول کردہ اند کہ راهن بعد از اعداد نفقہ حق انتفاع دار، لیکن این
جواب غلط است چنانچہ امام طحاوی می گوید فمن این جاز لهم ان
یجعلوه الراهن دون ان یجعلوه المرتهن ؟ هٰذا لا یکون لاحد
الابدلیل یدله علی ذلك امّا من کتاب اوسنة او اجماع،
بعدًا ایمان حدیث را از طریق هشیم از زکریا روایت می کنند کہ لفظ
حدیث هشیم بہ این طور است "عن ابی هریرة ذکر أن النبی صلی الله
علیه وسلم قال : اذا کانت الدابة مرهونة فعلی المرتهن علفها

ولبن الدر یشرب وعلی الذی یشرب نفقتها ویرکب وعلی الذی یرکب نفقتها فدلّ ھٰذا الحدیث ان المعنّی بالرکوب وشرب اللبن فی الحدیث الاول ھو المرتھن لا الراھن۔ (شرح معانی الآثار ج ۲ ص۹۹ طبع مصر)

جواب خدشۂ صاحب فلک مشحون راجع بہ نسخ حدیث فوق

مولانا عبدالحی لکنوی در ص۶ "الفلک المشحون" راجع بہ نسخ حدیث مذکور می گوید: واما ابداء احتمال انہ منسوخ کما ذکرہ الطحاوی فیخدشہ ان النسخ لا یثبت بالاحتمال الخ

جواب:۔ امام طحاوی وامام ابوبکر جصاص فقط بہ اساس احتمال منسوخ نہ گفتہ اند بلکہ خود شعبی کہ راوی حدیث است از ابوہریرہ، فتوا دادہ است بخلاف روایت خود چنانچہ در ص۵۰ وص۵۱ ذکر شد۔ این یک اصول مسلمہ است نزد محدثین کہ فتوای راوی بخلاف روایت خود دلیل نسخ آن روایت است چنانچہ در مسئلہ ولوغ کلب روایت ابوھریرہ غسل سبع مرات است لیکن فتوای آن غسل ثلاث مرات است، خود علامہ لکنوی رح در آنجا تسلیم دارد کہ روایتِ سبع مرات منسوخ است بدلیل مخالفت فتوای راوی از روایت آن۔ حمل حدیث بر انتفاع راھن بعد از خرچ ونفقہ ازین جہت درست نیست کہ در بعضی طریق حدیث لفظ "مرتھن" صراحۃً مذکور است۔ نیز از حمل نمودن بر عطیہ ومنیحہ لفظ مرھون ابا می ورزد

خلاصہ اقوال راجع بہ حدیثِ فوق

در حدیثِ بالا کل چہار اقوال است (۱) محمول است بر انتفاع

راهن نزد امام شافعی (۲) محمول است بر انتفاع مرتهن مطلقاً نزد امام احمد و اسحٰق (۳) محمول است است به انتفاع مرتهن مع الاذن نزد بعضی احناف (۴) منسوخ است نزد امام طحاوی و ابوبکر جصاص و بدرالدین عینی و ابن عبدالبر مالکی (الفلک المشحون)

۲- جواب از حاجتِ مردم

آیا طریقهٔ دفع حاجت مردم در رهن منحصر است ؟

کلّا وحاشا، دین مقدس اسلام رهن را فقط برای اعتمادِ دائن و وثیقهٔ دین اجازت داده است چنانچه از سیاق وسباق آیت مبارکهٔ مربوط رهن واز گرو نمودن زره مبارک حضرت پیغمبر اسلام علیه الصلوٰة والسلام در بدل روپیهٔ جو و روغن چربو به بسیار وضاحت کامل معلوم میشود که مشروعیتِ رهن برای رنج جوئی و انتفاع نیست بلی اگر مردم از شح و امساک کار گرفته دروازهٔ قرضِ حسنه را بمردم مسدود ساخته اند و بدون فائده بکسی یک حبّه و دینار نخواهند داد راهِ حلّ این معضله را دین مقدس به اینطور نشان داد که عقد اجاره و عقد سلم را اجازت داد پس حاجت مردم را بطور دلیل جواز پیش کردن نهایت دلیل پوچ و مبنی بر جهل است از معاملاتِ اسلامی۔ آیا صاحبِ زمین یا باغ یا خانه که به روپیهٔ نقد ضرورت دارد و کسی برایش قرض حسنه نمی دهد نمی تواند که همان جایدادِ خود را بجای گرو نمودن که عقد سود است با جاره بدهد ؟ و کرایهٔ یک ساله یا کم و بیش را نقد وصول نماید تا که حاجتش بطور طریقهٔ شرعی دفع شود ؟ غرض صاحب مبلغ فائده حاصل کردن

است از مبلغ، راه حرام را گذاشته از راه حلال و مشروع از مال خود استفاده نماید در خاک مالیده چرا میخورد؟ برای صاحب زمین دو پانزده یک سی است از حاصل زمین خود به هر صورت دست بر دار می شود. و یا که طبق عقد سلم بعوض حاصل یک ساله به گندم یا جو یا هر کشت که باشد روپیهٔ نقد گرفته ضرورت خود را دفع کند. بلکه در عقد اجاره و سلم خطرهٔ از دست رفتن زمین کمتر است زیرا قباله بیع بی وفائی درین دو صورت نه می باشد که در وقت خطره سند صاحب مبلغ بتواند شد اگر باشد هم سند سلم یا اجاره می باشد.

۳ - جواب از جواز انتفاع مع الاذن

بعض متاخرین احناف بقول سوم یعنی انتفاع مع الاذن فتوا داده اند که انتفاع مرتهن از مرهون بعد از اذن راهن حلال است، چون این اذن که انتفاع بعد از آن حلال می گردد بسیار مجمل است، بعض جهال از آن اجمال سوء استفاده نموده ربا را حلال شمرده اند، اکنون راجع بآن اذن حرف میزنیم که مفهوم آن چیست و چه شرائط دارد؟

۱ - این اذن که راهن بوقتِ بیع وفا یا گرو کردن مرتهن را می دهد اذنِ اضطراری است، زیرا بدون اذن راهن را یک پیسه هم میسّر نخواهد شد چون هدفِ مرتهن انتفاع از مرهون و ارتقای دولتِ خود است یک روپیه هم حرام باشد که کسی را بدهد، پس اذن اضطراری را کجا اعتبار باشد؟

۲ - حرمتِ انتفاع از مرهون فقط به سببِ ربا و سود بودن است حرمتِ ربوی با ذنِ کسی هرگز حلال نخواهد شد ورنه لازم می شود که تمام عقودِ ربوی که با ذنِ طرفین منعقد می شود حلال باشد.

اذن چرا مسقطِ حرمت نمی تواند شد ؟

اذن مسقطِ حرمت ازین سبب نہ می گردد کہ حرمتِ ربا از جملۂ حقوق اللہ است مثل حرمتِ زنا و قتلِ ناحق ، و حرمتِ حقوق اللہ بہ رضا و اذنِ عباد زائل نمیشود ۔

۳ ۔ اشتراطِ اذن را خواہ حقیقۃً باشد یا عرفاً تمام فقہاء حرام قرار دادہ اند ۔ اذن بلا اشتراط و بلا اضطرار نادر الوجود ہست و بنای احکام شرع بر نوادرات نیست ۔ چنانچہ در فتوای شامی ج ۵ ص ۳۱۰ و ۳۱۱ چنین درج است ۔ لایحلّ له (للمرتهن) ان ینتفع بشیٔ منه وان اذن له الراهن لانه اذن فی الربا۔

مرتهن را حلال نیست ہیچ گونہ نفع گرفتن از مرہون اگرچہ راهن او را اجازت بدهد بہ نفع گرفتن ، زیرا کہ این در حقیقت اذن است بہ اخذ و اکلِ ربا (و معلوم است کہ ربا باذنِ بندہ حلال نہ می شود)

۴ ۔ از کلام متقدمین حرمتِ انتفاع از مرہون مطلقاً معلوم میشود نظر بہ حدیث کل قرضٍ جرّ منفعةً و سیاق قرآن کریم نیز برین دلالت می کند ، چنانچہ قبلاً ذکر شد

اقوال علماء راجع بہ انتفاع مع الاذن

۱ ۔ بعد از اتفاق درین مسئلہ کہ انتفاع مرتهن از مرہون بدون اذن راهن جائز نیست در انتفاع مع الاذن علماء احناف اختلاف دارند ، و خلاصۂ اقوالِ آنها بہ پنج میرسد

اوّلاً انتفاع مع اذن الراهن جائز است ۔

ثانیاً " " " " ہم جائز نیست ۔

ثالثاً : قضاءً جائز است دیانۃً جائز نیست ۔
رابعًا : اذن اگر مشروط باشد انتفاع حرام و اگر مشروط نباشد حلال
خامسًا : ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، مکروہ

از عبارتِ متون و شروح و فتوای فقہ حنفی ہمین پنج اقوال معلوم می شود ، مولانا عبدالحی لکنوی رحمہ اللہ در رسالہ مشہور خود "الفلک المشحون صنا" بعد از نقل اقوال خمسۂ فوق الذکر در متعلق قول ثانی (عدم جواز انتفاع مطلق) چنین تبصرہ می کند وھو مخالف لکلام عامۃ المعتبرات بعدًا آن اقوال را ذکر می کند کہ دال است بر جواز انتفاع مع الاذن ۔

در آخر فیصلہ نمودہ می گوید واُولی الاقوال المذکورۃ واصحہا واوفقہا بالروایات الحدیثیۃ ھو القول الرابع ۔

یعنی قوی تر و اولیٰ تر اقوال مذکورہ قول چہارم است کہ انتفاع بشرط الاذن حقیقۃً او حکماً حرام است و بدون شرط اذن جائز ۔ بعد از فیصلہ در بین حدیث "کل قرضٍ جرّ منفعۃً فھو ربًا" وحدیث "الظھر یرکب بنفقتہ" تطبیق نمودہ می گوید کہ اولیٰ محمول است بہ شرط انتفاع و ثانی محمول است بہ عدم اشتراط انتفاع ، یعنی در صورت شرط نمودن مرتھن انتفاع را حقیقۃً یا حکماً اذن لغو و بیکار است کہ انتفاع حلال نمی شود و در صورت عدمِ اشتراط نہ حقیقۃً و نہ عرفاً اذن معتبر است کہ انتفاع جائز می گردد ۔

شرطِ اذن دو قسم است

شرط اذن را علامہ لکنوی دو قسم ذکر می کند (۱) شرط حقیقی و (۲) شرط حکمی ، شرط حقیقی آن است کہ مرتھن در حینِ عقد شرط

مقرر کند بالای راهن که اگر تو اذن به انتفاع می دهی خوب ورنه من روپیهٔ خود را بند کردن نمی توانم، واین اذن را تحریرًا بطور شرط در قباله به این طور می نویسند " فرد ختم به بیع جائز الوفاء مع الاذن بالانتفاع یا امثالِ این عبارت، واین قسم اشتراط و قباله نویسی در تمام علاقه جات متعارف است، واگر مرتهن را اجازت داده نشود ثمن خود را واپس گرفته عقد رهن را فسخ می کند

شرط حکمی آن است که مردمانِ چالاک وحیله باز در قباله فقط عقد بیع یا گرو را می نویسانند لیکن مراد و مطلوبشان انتفاع است. اگر غرض وهدف شان انتفاع نباشد یک حبّه و دینار هم صاحبِ زمین را نمی دهند واگر راهن اجازت ندهد ویا از اجازتِ خود رجوع کند فورًا رگ های گردن مرتهن متوّرم میشود ومبلغ خود را طلبگار خواهد شد درین صورت اگرچه شرط را لسانًا یا تحریرًا ذکر نمی کنند لیکن درعرف انتفاع مراد است. چون المعروف کالمشروط " قاعدهٔ کلیه است بلکه شرط بعد از معمول شدن وقول گشتن به عرف تبدیل می شود که حاجت ذکر آن لسانًا یا تحریرًا باقی نه می ماند پس معروف از مشروط قوی تر است لذا این قصد انتفاع لسانًا باشد یا تحریرًا یا عرفًا فائده گرفتن است از مبلغ خود که داده است و انتفاع از قرض ربا است

صورت اذن غیر مشروط

صورت اذن غیر مشروط آنست که مرتهن اذن انتفاع را نه تحریرًا شرط کند ونه لسانًا ونه در قصد ونیتش انتفاع باشد بلکه هدفِ مرتهن از رهن گرفتن فقط استیثاقِ دَین باشد که در صورتِ ضیاع اموال راهن دینِ خود

را از رهن وصول کردن بتواند۔

درین صورتِ فوق الذکر اگر راهن باختیارِ خود مرتهن را اجازت و اذن میدهد به انتفاع برایش نفع گرفتن از مرهون حلال و پاکیزه است

درهدایه یا دیگر معتبرات که انتفاع مع الاذن راحلال گفته شده است مرادِ آن بزرگان همین اذن است که ذکر شد۔ مولانا لکنوی بعد از ذکر این اذن معتبر عند الفقهاء می گوید لکن مع ذلك الانتفاع خلاف الاولی والاحتراز عنه اولی فالاحتراز فی هذه الصورة تقوی، والانتفاع فتوی وهذه الصورة مما یعز وجودها فی زماننا ویندر ولا یرتکبها الا الاقل الاندر فهی فی زماننا کالکبریت الاحمر (الفلک المشحون ص۱۲)

فریب خوردن علمای عصر بالظاهر عبارت فقها و گمراهی خود شان با گمراه ساختن دیگران

والشائع فی زماننا هو المشروط حقیقةً والمشروط حکماً، الاولی مسلك العوام کالانعام والثانیة مسلك الخواص کالعوام وقد اغتر کثیر من علماء عصرنا ومن سبقنا بظاهر عبارات الفقهاء" انه لایجوز الانتفاع للمرتهن بالاذن" فافتوا به مطلقًا من دون ان یفرقوا بین المشروط وغیره ومن دون أن یتأملوا فی ان المعروف کالمشروط فضلوا واضلوا۔ (الفلک المشحون ص۱۳)

مشهور در زمان شرط حقیقی وحکمی هر دو ست اول وظیفۂ عوام است که کالانعام اند وثانی کار خواص است که کالعوام اند (عوام ساده شرط اذن بالانتفاع را تحریرًا یا لسانًا ذکر می کنند۔ امّا چالاکان وحیله بازان به کتب حیله چون آب زبر دارند به عرف ورواج اکتفا می کنند، چون گرو گرفتن برای نفع برداری است) بسیار از علمای معاصر وعلمای سابقه

بظاہر عبارات فقہاء نہ فہمیده فریب خوردند که انتفاع مع الاذن جائز است، پس بمردم جواز مطلق را فتوی دادند بدون فرق بین اذن مشروط وغیر مشروط وبدون غور کردن که معروف ہم مثل مشروط است. لذا خود ہم گمراه شدند و دیگران را نیز گمراه کردند۔

آه! غیر از خدا به که شکایت کنم از کردار جهلای زمان

شیخ لکنوی قبل از خاتمہ رسالہ خود در ص۱۴ می نویسد:

فالی الله المشتکی من صنیع جهلاء زماننا یشترطون الاذن فی الرهن او یقصدون ذلك و انه لولاه لما ارتهنوا ذلك و یظنون جوازه اخذا من قول الفقهاء "یجوز الانتفاع بالاذن" وشتان بین مرادهم ومرادهم. (الفلك المشحون ص۱۴)

آه! از کردار این جاهلان ہم عصر غیر از خدا دیگر به که شکایت کنم؟ که اذن بالانتفاع را صراحۃً شرط می کنند ویا که قصد ونیتِ شان انتفاع است، زیرا اگر ارادهٔ نفع نباشد ہرگز گرو نخواہند گرفت باز ہم خیال دارند که انتفاع ما حلال است نظر به این قولِ فقہاء که "انتفاع مع الاذن جائز است" حالانکه درمیان مراد فاسد ایشان ومرادِ فقہاء زمین و آسمان فرق است۔

این بود چند سطر موعود در موضوع انتفاع از مرہون که امروز یوم جمعہ مبارک ۱۱ر جمادی الاولیٰ ۱۴۰۳ھ و ۸ر حوت ۱۳۶۱ش به اختتام رسید

واخر دعوانا ان الحمد لله رب العٰلمین ○
والصلوٰة والسلام علی سیّد المرسلین الیٰ یوم الدین ○